۱۴۰۳/۰۴/۱۶

۷/۱۴۰۳/۲۸۵

شماره پرونده: ۲۸۵-۶۲-۱۴۰۳ ح

استعلام:

۱- با توجه به فرمول محاسبه خسارت تأخیر تأدیه که باید شاخص زمان تأدیه بر شاخص سررسید تقسیم و در مبلغ دین ضرب شود، در فرضی که زمان سررسید فروردین ۱۴۰۲ و زمان تأدیه اسفند ۱۴۰۲ (هر دو در یک سال) باشد، میانگین سالیانه برای هر دو یکی بوده و تغییری ندارد؛ لذا مشمول خسارت تأخیر تأدیه نخواهد شد؛ در حالی که تأدیه آن حدود دوازده ماه با تأخیر انجام شده است، خواهشمند است بیان فرمایید در این فرض خسارت تأخیر چگونه محاسبه می‌شود؟

۲- آیا ملاک محاسبه سالیانه الزاماً گذشت دوازده ماه می باشد یا گذر از سالی به سال دیگر را نیز شامل می‌شود؟ به عنوان مثال، اگر تاریخ سررسید اسفند ماه ۱۴۰۲ و تاریخ تأدیه دین، فروردین ۱۴۰۳ باشد، آیا مشمول خسارت تأخیر تأدیه می‌شود؟

۳- با توجه به این‌که اعلام میانگین شاخص سال جاری متعذر بوده و برای محاسبه میانگین سال باید کل دوازده ماه سال مد نظر قرار گیرد، چنانچه تاریخ سررسید اسفند ماه ۱۴۰۲ و تاریخ تأدیه خرداد ماه ۱۴۰۳ باشد، با توجه به عدم اعلام میانگین شاخص سال ۱۴۰۳ تا پایان سال، خسارت تأخیر تأدیه چگونه محاسبه می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران را در قالب یک جدول مشتمل بر سه ستون اعلام می‌دارد. در ستون اول سال مربوط و در ستون وسط ماه‌های دوازده‌گانه هر سال و در ستون سوم نیز عنوان متوسط سال درج شده است.

نرخ تورم اعلامی در این جدول بدین قرار است که به صورت عمودی نسبت به ماه مشابه از سال قبل و به صورت افقی در مقایسه با ماه قبل درج شده است؛ به عنوان مثال، نرخ تورم ماه‌های فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱ به ترتیب ۱/۴۹۵ و ۴/۵۲۰ درج شده است. رقم ۴/۵۲۰ اعلامی برای اردیبهشت ماه این سال در مقایسه با فروردین ماه همان سال، ۳/۲۵ و در مقایسه با شاخص اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۰ که در جدول یادشده رقم ۰/۳۸۲ درج شده است، معادل ۴/۱۳۸ افزایش یافته است. بر این اساس، تورم سالانه اردیبهشت سال ۱۴۰۰ تا اردیبهشت سال ۱۴۰۱

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

معادل ۴/۱۳۸ است و مقصود از تورم سالانه مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز محاسبه آن بر همین مبنا می‌باشد و نه متوسط تورم هر سال نسبت به سال قبل.

ثانیاً، با توجه به مراتب فوق، تورم سالانه هر ماه از سال نسبت به ماه مشابه در سال قبل در جدول یادشده درج می‌شود، خسارت تأخیر تأدیه بر اساس فرمول زیر محاسبه می‌شود:

ثالثاً، هر چند خسارت تأخیر تأدیه چک و شرایط آن مشمول حکم مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است؛ اما از حیث ماهیت خسارت کاهش ارزش پول با حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ تفاوتی نمی‌کند؛ بنابراین در مورد چک بلامحل نیز با توجه به اطلاق تبصره الحاقی به ماده ۲ یادشده، خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ سررسید چک تعلق می‌گیرد و به مانند سایر دیون و دیگر خسارات تأخیر تأدیه، در چک نیز تغییر فاحش شاخص سالانه به شرح مذکور در بند اولاً ملاک است؛ اما در خصوص مطالبه دیگر دیون مشمول شرایط مندرج در ماده ۵۲۲ قانون یادشده است و خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ مطالبه محاسبه می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۲۸۰

شماره پرونده: ۲۸۰-۱۶۸-۱۴۰۳ک

استعلام:

در موارد تسلیم به رأی شدن محکوم علیه و یا حصول رضایت شاکی خصوصی، با توجه به سیاق ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری که امری بوده؛ اما در ماده ۴۸۳ قانون مزبور با عبارت «... در صورت اقتضاء ...» اختیاری به نظر می‌رسد، اعلام فرمایید که اعمال تخفیفات مزبور اختیاری است یا تکلیفی؟

پاسخ:

۱- مستنبط از قسمت اخیر ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مبنی بر این‌که«... دادگاه در صورت اقتضاء مجازات را در حدود قانون تخفیف میدهد ...» این است که تخفیف یا تبدیل مجازات موضوع ماده یادشده به اختیار دادگاه بوده و در صورت ا قتضاء میتواند نسبت به تخفیف یا تبدیل مجازات اقدام کند و منظور از عبارت «در صورت اقتضاء» آن است که حسب مورد محکوم‌علیه استحقاق تخفیف یا تبدیل مجازات را داشته باشد.

۲- اولاً، از یک طرف عبارت «... به موضوع رسیدگی و تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می‌کند.» مذکور در ماده ۴۴۲ قانون یادشده، ظهور در تکلیف قاضی در کسر مجازات تعیین شده تا یک چهارم دارد. ثانیاً، سقوط حق یک مرحله از دادرسی از متهم، با تکلیف قاضی در اعمال تخفیف موضوع این ماده ملازمه دارد؛ به عبارت دیگر برخورداری از تخفیف در مجازات در صورت تحقق شرایط مذکور در ماده ۴۴۲ قانون یادشده، برای محکوم‌علیه حقی قانونی است و موجب قانونی جهت محرومیت وی از تخفیف وجود ندارد. ثالثاً، تفسیر قوانین جزایی به نفع متهم در موضع شک که تضمینکننده حقوق وی در آیین دادرسی کیفری است، حکایت از آن دارد که در فرض سؤال، اعمال تخفیف موضوع ماده برای دادگاه اجباری است نه اختیاری.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۲۷۵

شماره پرونده: ۲۷۵-۱۶۸-۱۴۰۳ک

استعلام:

پیرو بند «خ» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری و اخذ وثیقه، آیا امکان توقیف املاک مشاعی و نیز سه دانگی به عنوان تأمین وجود دارد؟

پاسخ:

با توجه به اطلاق اصطلاح «مال منقول یا غیر منقول» در بند «خ» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که اعم از مال مشاع یا مفروز است، معرفی مال مشاع به عنوان وثیقه از سوی هر یک از شرکا و پذیرش آن با رعایت مقررات مربوط، به میزان سهم متقاضی بلامانع است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۲۷۴

شماره پرونده: ۲۷۴-۱۶۸-۱۴۰۳ک

استعلام:

چنانچه متهم در مهلت واخواهی از رأی صادره تجدیدنظرخواهی نماید، آیا دادگاه تجدیدنظر می‌بایست این مورد را واخواهی تلقی و امر به اعاده پرونده به دادگاه بدوی جهت رسیدگی به واخواهی نماید یا این‌که آن را انصراف از واخواهی تلقی نموده و به تجدیدنظرخواهی وی رسیدگی نماید؟

پاسخ:

تقدیم درخواست یا دادخواست تجدید نظرخواهی در مهلت واخواهی به معنای انصراف از واخواهی است؛ مگر آنکه خلاف آن احراز شود؛ بنابراین در فرض سؤال بلافاصله پس از تقدیم درخواست یا دادخواست تجدید نظرخواهی، نسبت به تبادل لوایح و ارسال آن به دادگاه تجدید نظر اقدام می‌شود. اگر دادگاه تجدید نظر، درخواست یا دادخواست تقدیمی را واخواهی احراز کند، برابر نظر آن مرجع که دادگاه عالی است، دادگاه نخستین باید نسبت به واخواهی رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۳/۲۷۰

شماره پرونده: ۲۷۰-۱/۷-۱۴۰۳ع

استعلام:

با توجه به نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۸۴۱ مورخ ۱۳۹۸/۶/۲۴ آن اداره کل خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

آیا در تمام موارد غیر قراردادی، که مدعی علیه اشخاص دولتی مطالبه خسارت می‌کند، باید در دیوان عدالت اداری تقصیر یا تخلف مراجع دولتی را به اثبات رساند؟ برای مثال، چنانچه به دلیل عدم بارگیری کالا در مهلت معقول در گمرک، کالا فاسد شود و صاحب کالا دعوای مطالبه خسارت مطرح کند، موضوع باید در دیوان عدالت اداری مطرح شود و یا دادگاه؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به حکم مقرر در تبصره یک اصلاحی (۱۴۰۲/۲/۱۰) ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در مواردی که در نتیجه تخلف مأموران واحدها و دستگاه‌های موضوع بندهای (۱) و (۲) این ماده در اجرای وظایف قانونی و اختصاصی یا ترک فعل آنان از انجام وظایف مزبور خسارتی به اشخاص وارد آید، رسیدگی به دعوای مطالبه خسارت وارده به طرفیت مأمور یا مأموران متخلف در صلاحیت دیوان عدالت اداری است و شعبه دیوان در صورت احراز تخلف از حدود مقررات و وظایف قانونی و یا اختصاصی و یا ترک فعل از انجام وظایف مذکور و احراز ورود خسارت و رابطه سببیت بین تخلف و خسارات وارده، وفق ماده ۳ قانون مسؤولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹، میزان، طریقه و کیفیت جبران خسارت را مشخص و مورد حکم قرار می‌دهد؛ اما در خصوص خسارات وارده توسط مأموران یاد شده که ارتباطی به تصمیمات و یا اقدامات اداری آنان ندارد و از حدود اختیارات و وظایف قانونی و اختصاصی آنان خارج است، رسیدگی به دعوای مطالبه این خسارات، از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج است.

ثانیاً، با توجه به تبصره یک اصلاحی ۱۴۰۲ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، استناد به نظریه مشورتی سابق‌الصدور این اداره کل به شماره ۷/۹۸/۸۴۱ مورخ ۱۳۹۸/۶/۲۱ موضوعاً منتفی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۸

۷/۱۴۰۳/۲۶۶

شماره پرونده: ۲۶۶-۹/۱-۱۴۰۳ح

استعلام:

۱- در فرضی که با لحاظ وضعیت مالی زوج و با توجه به هزینه‌های تأمین معیشت و درمان وی، دادگاه محکوم‌به را تقسیط کرده است؛ هرچند کمتر از یک چهارم باشد، آیا دادگاه یا اجرای احکام می‌تواند از درخواست زوجه مبنی بر کسر صرفاً یک چهارم حقوق و مزایا یا کسر همزمان اقساط و یک چهارم حقوق و مزایای زوج خودداری کند؟

۲- در فرضی که دادگاه رأی بر تقسیط صادر کرده است، آیا زوجه می‌تواند از اجرای احکام درخواست کند یک چهارم حقوق و مزایای زوج کسر شود و زوجه از گرفتن قسط تعیین شده توسط دادگاه استنکاف کند؟

۳- آیا زوجه می‌تواند از اجرای احکام بخواهد که علاوه بر تقسیط تعیین شده، یک چهارم حقوق زوج را نیز کسر کند و یا آنکه صرفاً می‌تواند درخواست کند اجرای احکام مابه‌التفاوت یک چهارم حقوق و مزایای زوج را علاوه بر وصول قسط تعیین شده کسر کند؟

۴- در مواردی که حقوق و مزایای زوج چندان قابل توجه نیست و هزینه‌های تأمین معیشت خود و فرزندانش و هزینه درمان خود را نیز عهده دار است، چنانچه دادگاه حکم اعسار کامل زوج از پرداخت محکوم‌به را صادر کند، آیا زوجه می‌تواند کسر یک چهارم حقوق و مزایای زوج را درخواست کند؟

پاسخ:

۱، ۲، ۳ و ۴- اولاً، چنانچه محکوم‌علیه دارای حقوق و مزایا باشد، در اجرای ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ حسب مورد یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای وی کسر می‌شود و صرف تقدیم دادخواست اعسار، موجب توقف این امر نیست؛ همچنین صدور حکم بر اعسار کلی محکوم‌علیه و یا تقسیط به مبلغی کمتر از میزانی که از حقوق و مزایا قابل توقیف است، فاقد وجاهت قانونی است؛ زیرا توقیف یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه قانوناً بلامانع و در این حد ملائت وی مسلم است.

ثانیاً، دادگاه هنگام تقسیط محکوم‌به می‌تواند مبلغ اقساط را بیشتر از یک چهارم یا یک سوم حقوق و مزایای محکوم‌علیه تعیین کند؛ زیرا تعیین میزان و مدت اقساط بستگی به وضعیت اقتصادی و درآمدی محکوم‌علیه دارد و

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

چه بسا محکوم‌علیه علاوه بر حقوق و مزایای دریافتی، درآمد دیگری نیز داشته باشد؛ در هر حال، توقیف جبری بیش از یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه جایز نیست.

در فرض استعلام، چنانچه یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه بیشتر از مبلغ یا ارزش هر قسط از محکوم‌به باشد، با رعایت ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، توقیف مازاد مبلغ یا ارزش هر قسط تا یک چهارم از حقوق و مزایای محکوم‌علیه بلامانع است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۰

۷/۱۴۰۳/۳۱۱

شماره پرونده: ۲۵۴-۳/۱-۱۴۰۳ک

استعلام:

در پرونده‌های کیفری محکوم‌علیه به لحاظ عدم پرداخت محکوم‌به (دیه یا رد مال خاصه پرونده‌های با شکات متعدد و رد مال و دیات سنگین) با تجویز ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در زندان و پرونده نیز فاقد تأمین کیفری می‌باشد. چنانچه با طرح دعوای اعسار حکم به تقسیط محکوم‌به در یکی از موارد ذیل صادر شود:

الف- حکم به پرداخت و پیش‌پرداخت اقساط صادر و شروع آن بلافاصله پس از آزادی محکوم‌علیه از زندان می‌باشد.

ب- شروع پیش پرداخت و اقساط آن به چند ماه پس از آزادی محکوم‌علیه از زندان موکول شده است. مستدعی است وفق هر یک از فروض ذیل ارشاد فرمایید:

۱- آیا وفق مقررات ماده ۵۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری، اخذ تأمین کیفری جهت تضمین بازپرداخت محکوم‌به (اقساط) ضرورت دارد و در صورت اخذ تأمین، میزان و نوع تأمین متناسب با میزان محکوم‌به باشد یا باید به نحوی باشد که منجر به آزادی محکوم‌علیه شود؟ در صورتی که محکوم‌علیه قادر به تودیع تأمین کیفری متناسب با میزان محکوم‌به نباشد، آیا قرار صادره جهت ادامه بازداشت باید به تأیید دادستان برسد؟

۲- مفاد ماده ۱۶ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸ با ماده ۵۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چگونه قابل جمع می‌باشد و در صورت صدور حکم اعسار در دادگاه بدوی مقررات ماده ۱۶ قانون مارالذکر مجری می‌باشد یا وفق بندهای فوق ماده ۵۰۷ قانون مذکور قابل اعمال می‌باشد؟

پاسخ:

۱-مستفاد از ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، با صدور حکم اعسار یا تقسیط نسبت به کلیه محکومیت‌های مالی موضوع ماده ۲۲ این قانون از جمله دیه و رد مال (به جز جزای نقدی که مطابق مقررات ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رفتار می‌شود)، موجب قانونی جهت صدور قرار تأمین نمی¬باشد و محکوم‌علیه فوق‌الذکر چنانچه زندانی باشد، باید بلافاصله پس از صدور حکم اعسار یا تقسیط آزاد شود؛ لیکن در صورتی که بر اساس حکم دادگاه، محکوم‌علیه باید مبلغی را تحت عنوان پیش‌پرداخت، بدواً پرداخت کند، در واقع به میزان مبلغ مذکور، حکم به اعسار صادر نشده است و به منزله استمرار دستور قبلی دادگاه در

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

بازداشت محکوم‌علیه به لحاظ امتناع از پرداخت محکوم‌به است. ضمناً اخذ تأمین مذکور در تبصره یک ماده ۳ قانون صدرالذکر منصرف از فرض سؤال است و نیز صدور قرار تأمین کیفری موضوع ماده ۵۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ناظر به اجرای مجازات است و از موارد مربوط به محکومیت به «رد مال» و «ضرر و زیان ناشی از جرم» که مجازات محسوب نمی‌شود، خارج است.

۲- با عنایت به مراتب مقرر در پاسخ به سؤال یک، محل اعمال و اجرای ماده ۵۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۱۶ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹ متفاوت است؛ لذا بحث از تعارض بین این دو مقرره اساساً سالبه به انتفاء موضوع است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۳

۷/۱۴۰۳/۲۵۱

شماره پرونده: ۲۵۱-۹/۱-۱۴۰۳ح

استعلام:

با توجه به فقدان ضمانت اجرای قانونی در خصوص عدم اجرای دستور موقت، آیا در صورت امتناع از اجرای دستور موقت راجع به حضانت یا ملاقات طفل، ورود به مخفیگاه جایز است؟

پاسخ:

هر چند ضمانت اجراهای مندرج در مواد ۴۰ و ۴۱ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در مورد حضانت و ملاقات، به دستور موقت تسری ندارد و مختص حکم است؛ اما صدور دستور موقت از سوی دادگاه مبین این است که دادگاه فوریت تعیین تکلیف نسبت به آن را احراز کرده است؛ بنابراین، توسل به قوای قهریه برای اجرای دستور موقت وفق مقررات قانونی؛ از جمله صدور دستور قضایی مبنی بر ورود به محل نگهداری کودک مجاز است؛ اما چنانچه ممانعت از ناحیه خود کودک باشد، نمی‌توان به قوه قهریه متوسل شد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۳/۲۴۵

شماره پرونده: ۲۴۵-۱۶۸-۱۴۰۳ک

استعلام:

پرونده‌ای برای انجام دستورات و تحقیقات از سوی دادگاه به دادسرا اعاده می‌شود. قاضی دادسرا معتقد است که دستورات و تحقیقات مورد نظر دادگاه خلاف صریح قانون بوده و این امر را به دادگاه اعلام می‌کند. مجدداً دادگاه با اصرار به انجام دستورات، پرونده را به دادسرا اعاده می‌کند. حال سؤال این است که آیا قضات دادسرا باید از دستور غیر قانونی مقام عالی از جمله دادستان و یا دادگاه تبعیت کنند یا تبعیت ناظر به اجرای دستورات قانونی دادگاه می‌باشد؟

پاسخ:

۱) مستفاد از مواد ۲۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۴۱ و بند «الف» ماده ۳۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، این است که در مواردی که دادگاه پرونده را جهت رفع نقص به دادسرا ارسال می‌کند یا از جمله جرایمی تشخیص دهد که رسیدگی به آن باید در مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا صورت پذیرد، دادسرا مکلف به تبعیت از نظر دادگاه است و از آنجا که به دلالت ماده ۲۲ قانون یادشده، دادسرا در معیت دادگاه است و تصمیمات دادگاه برای دادسرایی که در معیت آن قرار دارد، لازم‌الاتباع است، موردی برای اختلاف وجود ندارد.

۲) با عنایت به اصل سلسله مراتب دادسرا که لزوم تبعیت دادیار از دادستان را در پی دارد، در صورت عدم موافقت دادستان با قرارهای دادیار نظر دادستان متبع است و چنانچه مطابق ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، تحقیقات به دادیار ارجاع شده باشد، دادیار تابع نظر دادستان بوده و حق اختلاف با وی را ندارد.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۳/۲۳۵

شماره پرونده: ۲۳۵-۱۶۸-۱۴۰۳ک

استعلام:

با توجه به ماده ۳۳ قانون کارشناسان رسمی دادگستری، قانون آیین دادرسی کیفری و همچنین قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست، خواهشمند است در خصوص «جواز یا عدم جواز ارجاع امر کارشناسی به کارشناسان فنی سازمان محیط زیست (در پرونده‌های مربوط به امور محیط زیست) از سوی قضات محترم» اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

۱- هرچند مطابق تبصره یک ماده ۶۸۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، تشخیص اینکه اقدام مرتکب، مصداق آلودگی محیط زیست است، به عهده سازمان حفاظت محیط زیست است؛ ولی از آنجا که این تشخیص واجد ارزش کارشناسی است، در صورتی که این تشخیص با اوضاع و احوال محقق و مسلم قضیه انطباق نداشته باشد، نظریات مزبور برای قاضی رسیدگی‌کننده لازم‌الاتباع نبوده و قاضی ذی‌ربط می‌تواند به منظور حصول اطمینان، از نظریات سایر مراجع تخصصی و کارشناسان ذی‌ربط (و از جمله نظریه کارشناسان رسمی دادگستری) استفاده کند؛ بنابراین، تشخیص سازمان یادشده برای قاضی رسیدگی‌کننده، موضوعیت ندارد؛ با این وجود، تا زمانی که دلایلی برخلاف آن نباشد، قاضی باید به آن ترتیب اثر دهد.

۲- ممنوعیت مذکور در ماده ۳۳ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱ مطلق و شامل همه اجزاء دستگاه متبوع کارمندان می‌باشد و با عنایت به این‌که ادارات مختلف یک سازمان، وزارتخانه یا نهاد از اجزاء آن دستگاه تلقی می‌شوند، ارجاع امر کارشناسی به کارکنان همان سازمان یا وزارتخانه یا نهاد؛ هر چند امر کارشناسی مربوط به اداره‌ای باشد که مستخدم در آن اشتغال ندارد، قانوناً جایز نیست؛ بنابراین در فرض سؤال، با توجه به این‌که کارشناسان سازمان حفاظت محیط زیست تابع یک سازمان هستند، به استناد ماده ۳۳ قانون یادشده نمی‌توانند در دعاوی و دیگر امور مستلزم امر کارشناسی مربوط به آن سازمان به عنوان کارشناس رسمی مداخله و اظهارنظر کنند؛ مگر در حدود مقرر در ماده یادشده.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۲۲۹

شماره پرونده: ۲۲۹-۶۶-۱۴۰۳ع

استعلام:

با توجه به حجم بالای احکام صادره به طرفیت شهرداری تهران و محکومیت مالی شهرداری، با توجه به نص قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی و اختلاف رویه در واحدهای اجرای احکام، خواهشمند است اعلام فرمایید در فرض صدور حکم قطعی علیه شهرداری در اردیبهشت سال ۱۴۰۳، از چه تاریخی می‌توان برای وصول محکوم‌به حساب‌های بانکی و اموال شهرداری‌ها را توقیف کرد؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به مفاد ماده واحده قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی، تأمین و توقیف اموال شهرداری‌ها، موکول به صدور حکم قطعی شده و برای پرداخت محکوم‌به، به شهرداری‌ها مهلت داده شده است که اگر در سال مورد عمل، شهرداری اعتبار لازم را برای پرداخت وجه محکوم‌به نداشته باشد، باید از بودجه سال آتی خود بدون احتساب خسارت تأخیر تأدیه، وجه محکوم‌به را به محکوم‌له پرداخت کند.

ثانیاً، منظور از سال مورد عمل مذکور در قانون یادشده، سال ابلاغ اجراییه مربوط به حکم قطعی صادرشده از دادگاه است؛ زیرا تا پیش از صدور و ابلاغ اجراییه، وصول مطالبات به مرحله عملی نرسیده است؛ بنابراین، معافیت موضوع این قانون راجع به خسارت تأخیر تأدیه صرفاً ناظر بر سال مورد عمل و تا زمان پایدار شدن بودجه در سال آتی است؛ زیرا وفق ماده واحده مذکور، پرداخت محکوم‌به در سال مورد عمل در حدود مقررات مالی شهرداری و در صورت امکان میسر است و مفروض آن است که عدم پرداخت محکوم‌به توسط شهرداری در سال مورد عمل به دلیل عدم تمکن شهرداری است؛ لذا وفق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ از پرداخت خسارت تأخیر تأدیه معاف است. شایسته ذکر است که پرداخت خسارت تأخیر تأدیه تا تاریخ قطعیت حکم تابع حکم دادگاه است.

ثالثاً، در فرض سؤال که رأی محکومیت شهرداری در اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۳ قطعی شده است، ملاک سال ابلاغ اجراییه این حکم است و شهرداری مکلف است که در صورت داشتن اعتبار لازم برای پرداخت محکوم‌به،

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

در سال ابلاغ اجراییه وجه محکوم‌به را پرداخت کند؛ در غیر این صورت، موظف است در بودجه سال بعد آن را منظور و پرداخت کند و در این فاصله یعنی تا پایان سال ۱۴۰۴ از تأمین اموال و پرداخت خسارت تأخیر تأدیه معاف است؛ در این فرض از ابتدای سال ۱۴۰۵ توقیف و تأمین اموال شهرداری امکان‌پذیر است و تأخیر در پرداخت محکوم‌به، موجب تعلق خسارت تأخیر تأدیه می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۲۲۶

شماره پرونده: ۲۲۶-۱/۱۸۶-۱۴۰۳ک

استعلام:

مطابق ماده ۷۴۶ قانون مجازات اسلامی بخش جرایم رایانه‌ای، افزون بر اعاده حیثیت (در صورت امکان)، حبس یا جزای نقدی به عنوان مجازات پیش‌بینی شده است. در صورت تعیین نحوه اعاده حیثیت در رأی صادره، برای مثال الزام محکوم علیه به انتشار عذرخواهی از شاکی در فضای مجازی و تکذیب اخبار و تصاویر منتشر شده، ضمانت اجرای عدم اجرای موارد اعاده حیثیت چگونه می‌باشد؟

پاسخ:

۱- اولاً، نشر حکم دائر بر اعاده حیثیت در جراید از طریق اجرای احکام کیفری و با هزینه محکوم‌علیه، کافی بوده و حکم اجرا شده تلقی می‌شود.

ثانیاً، الزام به عذرخواهی محکوم، قائم به شخص بوده و در صورت امتناع وی از اجرای حکم، برابر تبصره ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی رفتار می‌شود.

۲- نحوه اجرای حکم به اعاده حیثیت از طریق کانال‌های فضای مجازی توسط محکوم، مشمول ماده ۲۵ قانون اجرای احکام مدنی و از موارد اشکال در اجرای حکم است و باید از مرجعی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود، رفع اشکال شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۳/۲۰۸

شماره پرونده: ۲۰۸-۳/۹-۱۴۰۳ح

استعلام:

نظر به محکومیت شرکت توسعه منابع آب و نیروی ایران، به پرداخت وجوهی در حق محکوم‌له و وصول لایحه تقدیمی محکوم‌علیه مبنی بر لحاظ نمودن مفاد قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ جهت اعطای مهلت هیجده ماهه برای وصول محکوم‌به و هزینه اجرایی و با عنایت به لایحه محکوم‌له مبنی بر عدم شمول این قانون بر شرکت‌های دولتی، خواهشمند است اعلام فرمایید:

آیا شرکت توسعه منابع آب و نیروی ایران مشمول مهلت هیجده ماهه مندرج در ماده واحده صدرالذکر و بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، به موجب بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، مبنی بر مهلت سه ماهه سازمان برنامه و بودجه جهت پرداخت محکوم‌به، نسخ شده است. به این ترتیب، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ (منتشره در تاریخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۸ در روزنامه رسمی کشور) دستگاه‌های اجرایی محکوم‌علیه موظفند در موعد مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ محکوم‌به را پرداخت کنند؛ در غیر این صورت و پس از سپری شدن مهلت مندرج در این قانون، مرجع قضایی مطابق عمومات اجرای احکام مدنی مبادرت به توقیف حساب بانکی و یا دیگر اموال دستگاه اجرایی محکوم‌علیه و وصول محکوم‌به می‌نماید.

ثانیاً، هرچند بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ به نحو اطلاق دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی را مکلف کرده است پیش از اتمام مهلت مقرر در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ با پیش‌بینی اعتبار در بودجه سنواتی خود و با رعایت مهلت قانونی موضوع ماده واحده مذکور، محکوم‌به موضوع احکام قطعی دادگاه‌ها و یا اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و سایر مراجع قضایی را پرداخت بنمایند؛ اما اطلاق عبارت «دستگاه‌های اجرایی» در این بند، منصرف از شرکت‌های دولتی است و این شرکت‌ها (در فرض

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

سؤال شـرکت توسـعه منابع آب و نیروی ایران) مشمول ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ نمی‌باشد؛ زیرا:

نخست: حکم موضوع ماده واحده قانون اخیرالذکر، حکمی خاص است که صرفاً باید در حدود نص اجرا شود و در صدر این ماده واحده به صراحت بر شمول آن بر وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی تصریح شده و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

دوم: فلسفه وضع قانون یادشده و اعطای مهلت به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی آن است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌شود و بالطبع برای پیش‌بینی، تصویب و تخصیص مبالغی که باید به عنوان محکوم‌به پرداخت کنند، نیاز به مهلت است؛ اما در خصوص شرکت‌های دولتی چنین فلسفه‌ای وجود ندارد و صرف تخصیص مبالغی به این شرکت‌ها به عنوان کمک و یا غیر آن، منصرف از تخصیص بودجه سنواتی است؛ همچنان که در صدر ماده واحده یادشده به این موضوع تصریح شده است که این قانون شامل وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌گردد و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

سوم: قانونگذار در مواد ۲ و ۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی بین عناوین «مؤسسه دولتی» و «شرکت دولتی» قائل به تفکیک شده و به سبب تفاوت این دو نهاد و مقررات حاکم بر هر یک، نمی‌توان عبارت «مؤسسه دولتی» مذکور در ماده واحده یادشده را به شرکت‌های دولتی نیز توسعه و تسری داد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۳/۲۰۷

شماره پرونده: ۲۰۷-۵۹-۱۴۰۳ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید در مواردی که اعتراض مجاورین نسبت به تحدید حدود یک پلاک ثبتی خارج از مهلت یک ماه قانونی به عمل آید، در اجرای مواد ۱۶ و ۲۰ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۹۲ آیین‌نامه این قانون مصوب ۱۳۱۷، مسؤول اداره ثبت نظر خود را اعلام و در نشست اداری مطرح می کند؛ چنانچه پلاک ثبتی از نظر ثبتی در محدوده ثبتی یک شهرستان و از نظر قضایی و سیاسی در حوزه شهرستان دیگر باشد، رئیس دادگستری کدام شهرستان صلاحیت حضور در جلسه اداری مورد اشاره و رسیدگی به اعتراض را دارد؟

پاسخ:

چنانچه اعتراض مجاورین به تحدید حدود و یا حقوق ارتفاقی خارج از مهلت قانونی به عمل آمده و رئیس ثبت در اجرای مواد ۱۶ و ۲۰ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۹۲ آیین‌نامه این قانون مصوب ۱۳۱۷ نظر خود را اعلام و در نشست اداری طبق ماده ۱۶ قانون مذکور مطرح نماید، در فرضی که پلاک ثبتی در محدوده ثبتی یک شهرستان و در حوزه قضایی شهرستان دیگری باشد، با توجه به نص قسمت اخیر ماده ۱۶ قانون یادشده که مقرر داشته «اگر اداره ثبت تشخیص دهد که عرض حال خارج از مدت داده شده کتباً نظر خود را اظهار خواهد کرد و به حاکم محکمه ابتدایی محل اطلاع می‌دهد تا حاکم مزبور در جلسه اداری موافق نظامنامه وزارت عدلیه رسیدگی کرده، رأی دهد»، رئیس حوزه قضایی محل وقوع ملک صلاحیت حضور در جلسه اداری یادشده و رسیدگی به اعتراض را دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۳/۲۰۲

شماره پرونده: ۲۰۲-۹/۶-۱۴۰۳ح

استعلام:

چنانچه زوجه در زمان طلاق وجه نقدی موضوع مهریه خود را دریافت نکرده باشد و ترتیبی نیز برای پرداخت وجه نقدی مقرر نشده باشد؛ اما پس از سپری شدن چندین سال دعوای مطالبه مهریه به نرخ روز را مطرح کند، اکنون دادخواست مهریه باید به نرخ زمان طلاق محاسبه شود و یا از آنجا که مطابق تبصره ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی تغییر شاخص قیمت سالانه از سال اجرای عقد تا زمان تأدیه محاسبه می‌شود، وقوع طلاق در سال‌های قبل تأثیری در محاسبه نرخ روز مهریه ندارد؟

پاسخ:

طبق تبصره الحاقی ۱۳۷۶ به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، چنانچه مهریه وجه رایج باشد، متناسب با تعیین شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعییین می‌گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد؛ مگر اینکه زوجین در حین اجرای عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند؛ بنابراین، چنانچه زوجین راجع به نحوه محاسبه و پرداخت مهریه توافق خاصی نکرده باشند، موضوع تابع تبصره یادشده و ماده واحده قانون استفساریه تبصره ذیل ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی سال ۱۳۷۶ مصوب ۱۳۸۴ است و میزان مهریه وجه رایج بر اساس ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده (۱۰۸۲) قانون مدنی مصوب ۱۳۷۷/۲/۱۳ هیأت وزیران محاسبه می‌شود و صرف اینکه مطالبه مهریه چند سال پس از اجرای صیغه طلاق صورت گرفته است، مانع از اجرای حکم مقرر در تبصره مذکور نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۳/۱۸۷

شماره پرونده: ۱۸۷-۱۹۲-۱۴۰۳ح

استعلام:

۱- اگر در خصوص تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، به جهت شمول مرور زمان قرار موقوفی تعقیب صادر شود، در صورت تقدیم دادخوست به خواسته قلع و قمع توسط سازمان جهاد کشاورزی، آیا رسیدگی و صدور حکم امکانپذیر است و این سازمان ذی‌نفع محسوب می‌شود؟

۲- آیا سازمان یادشده در این مورد از پرداخت هزینه دادرسی معاف است؟

۳- رسیدگی و صدور حکم به قلع و قمع در صلاحیت کمیسیون موضوع تبصره ۲ بند ۳ ماده ۹۹ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی است یا در صلاحیت محاکم دادگستری یا هر دو؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، در خصوص ساز و کار اعمال تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ از این حیث که اعمال آن فرع بر صدور حکم از دادگاه می‌باشد یا خیر؟ موضوع در چند کمیسیون این اداره کل مطرح و منتهی به دو دیدگاه زیر شده است:

دیدگاه اکثریت:

در بره تغییر کاربری غیر مجاز موضوع ماده ۳ قانون صدرالذکر قلع و قمع بنا موضوع تبصره ۲ ماده ۱۰ این قانون توسط مأموران جهاد کشاورزی، صرفاً پس از رسیدگی قضایی و صدور حکم به تبع امر کیفری امکان‌پذیر است؛ زیرا:

اولاً، در ماده ۳ اصلاحی (۱۳۸۵/۸/۱) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها آمده است: «... علاوه بر قلع و قمع بنا به پرداخت جزای نقدی ... محکوم خواهند شد». عبارت «محکوم خواهند شد» شامل قلع و قمع بنا و جزای نقدی (هر دو) می‌باشد که مختص دادگاه است. رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز قلع و قمع بنا در بزه تغییر کاربری غیر مجاز را جزء لاینفک حکم کیفری دانسته است.

ثانیاً، مطابق ماده ۱۰ الحاقی (۱۳۸۵/۸/۱) به قانون یادشده و ماده ۱۲ آیین‌نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۸۶/۳/۲ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، اختیار مأموران جهاد کشاورزی صرفاً در حد «توقف عملیات» و تنظیم صورت‌مجلس و «گزارش به اداره متبوع» جهت انعکاس به مراجع قضایی است و طبق تبصره یک ماده ۱۰ قانون مذکور و تبصره یک ماده ۱۲ آیین‌نامه اجرایی آن، چنانچه مرتکب پس از اعلام مأموران جهاد کشاورزی به اقدامات

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

خود ادامه دهد، نیروی انتظامی ایران موظف است با درخواست مأموران جهاد کشاورزی از ادامه عملیات متخلف جلوگیری نماید؛ این امر نیز دلالت بر اختیار «قلع و قمع بنا» توسط مأموران جهاد کشاورزی ندارد؛ زیرا «توقف عملیات» در مواد اشاره‌شده غیر از «قلع و قمع مستحدثات» است.

ثالثاً، آنچه در تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۱۳ آیین‌نامه اجرایی آن آمده است (رأساً نسبت به قلع و قمع بنا اقدام و وضعیت زمین را به حالت اولیه اعاده نمایند)، ناظر بر چگونگی اجرای حکم صادره از مراجع قضایی در این خصوص است؛ زیرا به موجب ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است و وفق تبصره ۳ این ماده، اجرای احکام کیفری صادره از دادگاه‌های بخش بر عهده رئیس دادگاه و در غیاب وی با دادرس علی‌البدل است؛ اما مقنن در تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اجرای حکم دادگاه در خصوص قلع و قمع بنا را بر عهده مأموران جهاد کشاورزی قرار داده است و به همین علت کلمه «رأساً» در این تبصره به کار رفته است.

دیدگاه اقـلیت:

هرچند مطابق اصول حقوقی، اعمال هرگونه مجازات و واکنش و تعدی بر اموال اشخاص، منوط به صدور حکم قطعی است؛ اما قانونگذار به دلیل ضرورت حفظ کاربری اراضی کشاورزی و باغ‌ها در ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تبصره‌های آن، احکام خاصی وضع کرده است؛ با این توضیح که مطابق صدر ماده مذکور، مأموران جهاد کشاورزی مکلف به توقیف عملیات هستند و چنانچه مرتکب، پس از اعلام سازمان جهاد کشاورزی به اقدامات خود ادامه دهد، مطابق تبصره یک ماده مذکور نیروی انتظامی مکلف به جلوگیری از ادامه عملیات است و در صورتی که مرتکب باز هم به اقدامات خود ادامه دهد، به موجب تبصره ۲ ماده یادشده مأموران جهاد کشاورزی با حضور نماینده دادسرا یا دادگاه، رأساً نسبت به قلع و قمع بنا و مستحدثات اقدام می‌کنند و این اقدام با توجه به صراحت تبصره ۲ همین ماده نیاز به صدور حکم ندارد. ضمناً رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور صرفاً ناظر بر عدم لزوم تقدیم دادخواست برای صدور حکم قلع و قمع است. بدیهی است صدور حکم از طرف مرجع قضایی مربوط به مواردی است که مرتکب به تذکرات مأموران جهاد کشاورزی و نیروی انتظامی توجه کرده و اقدامات خود را متوقف کرده باشد.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

ثانیاً، چنانچه حکم محکومیت متهم این بزه صادر و قطعی شود و با سپری شدن مدت پنج سال از تاریخ قطعیت حکم به هر علتی اجرا نشده باشد، با توجه به بند «ث» ماده ۱۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مشمول مروز زمان است؛ اما از آنجا که قلع و قمع بنا که جزء لاینفک حکم کیفری است، ماهیت مجازات ندارد و امری حقوقی است، مشمول مرور زمان موضوع ماده ۱۰۷ قانون اخیرالذکر نمی‌شود؛ بر ایـن اساس، پاسخ به پرسش دوم مبنی بر ضرورت یا عدم ضرورت پرداخت هزینه دادرسی از سوی سازمان جهاد کشاورزی نیز منتفی است.

۳- وفق تبصره یک ماده ۲ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۸۵، کمیسیون موضوع تبصره یک ماده ۲ اصلاحی این قانون، مرجع رسیدگی به خواسته تغییر کاربری است. به موجب ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، کمیسیون موضوع این ماده مرجع رسیدگی به تخلفات ساختمانی در داخل محدوده شهری یا حریم آن است و حسب تبصره ۲ بند ۳ ماده ۹۹ همین قانون، کمیسیون موضوع این تبصره، مرجع رسیدگی به تخلفات ساختمانی در خارج از حریم شهری است؛ بنابراین، کمیسیون مذکور مجاز به رسیدگی نسبت به ساخت و سازهای غیرمجاز در خارج از حریم شهری است؛ اما با توجه به اینکه طبق قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها در خارج از محدوده قانون شهرها و شهرک‌ها جرم تلقی شده است، کمیسیون تبصره ۲ بند ۳ ماده ۹۹ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مجاز به رسیدگی به موضوع تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها نیست؛ زیرا تعیین تکلیف آن با محاکم کیفری دادگستری است و از حدود اختیارات کمیسیون اخیرالذکر خارج است و با لحاظ تبصره ۵ ماده ۲ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۸۵، کمیسیون اخیرالذکر نسبت به تخلفات ساختمانی داخل محدوده قانونی روستاها که دارای طرح‌های مصوب است و همچنین تخلفات ساختمانی خارج از حریم شهرها در غیر موارد تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، رسیدگی می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۲

۷/۱۴۰۳/۱۸۰

شماره پرونده: ۱۸۰-۳/۱-۱۴۰۳ح

استعلام:

شخصی به جرم فروش مال غیر به حبس و پرداخت جزای نقدی و استرداد مال در حق شاکی به صورت غیابی محکوم شده است؛ پس از لازم‌الاجر شدن رأی به سبب عدم حضور محکوم‌علیه و تخلف ضامن از معرفی ایشان، دستور ضبط تأمین صادره (وثیقه ملکی) صادره شده و شاکی در مزایده وثیقه شرکت کرده و در اجرای ماده ۱۴۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ برنده مزایده شده و سند مالکیت به دستور دادگاه به نام شاکی تنظیم شده است؛ اما پس از اتمام اقدامات اجرایی یادشده، با اعتراض بعدی محکوم‌علیه، دادگاه رأی بر برائت وی صادر کرده است.

از آنجا که در فرض سؤال، شاکی بلاجهت مالک وثیقه شده است، آیا مشمول حکم مقرر در ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ می‌باشد و باید اقدامات اجرایی از جمله مزایده به دستور دادگاه ملغی شود و یا آنکه شاکی باید از طریق طرح دعوا در محاکم حقوقی در خصوص ابطال مزایده اقدام کند؟

پاسخ:

اولاً، هرچند از ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چنین مستفاد است که در خصوص ضرر و زیان ناشی از جرم؛ اعم از مطالبه و رسیدگی و اجرای حکم، علی‌الاصول تشریفات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹؛ از جمله تبصره ۲ ماده ۳۰۶ این قانون لازم‌الرعایه است؛ اما با لحاظ ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، از آنجا که رد مال، امری مستقل از ضرر و زیان ناشی از جرم و تابع احکام خاص خود است، اجرای احکام غیابی دائر بر محکومیت به رد مال از شمول تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ خارج است.

ثانیاً، از ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ چنین مستفاد است که هرگاه به لحاظ واخواهی محکوم‌علیه غایب، حکم غیابی صادره نقض و رأی بر برائت وی صادر و حکم رد مال (در فرض سؤال موضوع شکایت فروش مال غیر) با صدور حکم نهایی منتفی شود، عملیات اجرایی به دستور دادگاه اجراکننده حکم به

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

حالت پیش از اجرا باز می‌گردد و نیازی به تقدیم دادخواست استرداد اموال و یا ابطال مزایده از سوی واخواه (محکوم‌علیه) نمی‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۱۷۷

شماره پرونده: ۱۷۷-۲۶-۱۴۰۳ح

استعلام:

با توجه به این‌که طبق تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ برای حکم به استیفای محکوم‌به از محل وثیقه، ابلاغ واقعی ملاک است، چنانچه از طریق سامانه ابلاغ، امر ابلاغ به وثیقه‌گذار صورت گیرد؛ اما آن را مشاهده نکند، آیا باید بار دیگر به وثیقه‌گذار ابلاغ شود؟ در صورتی که وثیقه‌گذار عمداً با تماس تلفنی توسط مدیر اجرا سامانه را مشاهده نکند، آیا می‌توان در اجرای ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، این ابلاغ را برای صدور حکم بر استیفای محکوم‌به کافی دانست؟

پاسخ:

اولاً، به موجب بند «ز» ماده یک آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی مصوب ۱۳۹۵/۵/۲۴، ابلاغ الکترونیکی عبارت است از ارسال الکترونیکی اوراق قضایی و آگهی‌ها از طریق سامانه ابلاغ و وفق ماده ۱۲ آیین‌نامه یاد شده وصول الکترونیکی اوراق قضایی به حساب کاربری مخاطب در سامانه ابلاغ، ابلاغ محسوب می‌شود و مطابق ماده ۱۴ همین آیین‌نامه مرکز موظف است چنانچه از مخاطب شماره تلفن همراه یا پست الکترونیکی در دسترس باشد، ارسال اوراق قضایی به سامانه ابلاغ را از این طریق اطلاع‌رسانی نماید؛ بنابراین، آنچه ملاک ابلاغ الکترونیکی محسوب می‌شود، وصول الکترونیکی اوراق قضایی به حساب کاربری مخاطب است و ارسال پیامک به تلفن همراه وی صرفاً جهت اطلاع‌رسانی است و ملاک ابلاغ نمی‌باشد و تاریخ وصول الکترونیکی اوراق قضایی به حساب کاربری مخاطب، تاریخ ابلاغ محسوب می‌شود.

ثانیاً، هرچند به تصریح تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ ابلاغ واقعی به کفیل یا وثیقه‌گذار ضرورت دارد؛ اما با توجه به قسمت اخیر تبصره یادشده که مقررات مربوط به دستورات؛ از جمله دستور ضبط وثیقه یا اخذ وجه‌الکفاله را تابع قانون آیین دادرسی کیفری دانسته است؛ چنانچه به دلایلی نظیر عدم مشاهده سامانه ثنا و یا عدم اعلام تغییر نشانی از سوی کفیل یا وثیقه‌گذار و دیگر موارد مذکور در ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ابلاغ واقعی به کفیل یا وثیقه‌گذار امکانپذیر نباشد، ابلاغ قانونی اخطاریه برای ضبط وثیقه یا اخذ وجه الکفاله کافی است. بنابراین در فرض سؤال، برای صدور دستور استیفای محکوم‌به از محل وثیقه، ابلاغ دیگری به وثیقه‌گذار لازم نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۳/۱۷۴

شماره پرونده: ۱۷۴-۱۳۷-۱۴۰۳ح

استعلام:

در صورت تنظیم صورتجلسه رسیدگی و انجام دادرسی توسط قاضی، آیا قاضی دیگری می‌تواند به استناد رسیدگی قاضی قبلی مبادرت به صدور رأی نماید؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به ماده ۲۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ هر قاضی که ختم رسیدگی را اعلام می‌نماید، انشاء رأی نیز بر عهده همان قاضی خواهد بود؛ مگر آنکه به دلایل قانونی امکان صدور رأی از وی سلب شده باشد؛ در این صورت قاضی جانشین با تشخیص خود مبادرت به صدور رأی یا ادامه رسیدگی می‌نماید.

ثانیاً، چنانچه دادرس جدید تحقیقات پرونده را کافی و پرونده را معد صدور رأی بداند، اعلام کفایت رسیدگی مجدد ضرورت ندارد و باید انشاء رأی کند؛ اما اگر برای کشف واقع و احراز حقیقت، تحقیقات و اقدامات صورت گرفته از نظر دادرس جدید دادگاه کافی نباشد و به تحقیقات بیشتری نیاز باشد، از آنجا که اعلام ختم دادرسی از ناحیه قاضی قبلی با تشخیص تکمیل تحقیقات و کفایت رسیدگی و مذاکرات از ناحیه او به عمل آمده است و با توجه به اینکه مسؤولیت صدور رأی به دادرس جدید محول شده و از لحاظ وی رسیدگی ناقص است و ملزم دانستن قاضی به صدور رأی بر خلاف عقیده و نظر قضایی او وجه قانونی و شرعی ندارد، نمی‌توان دادرس منصوب بعدی را مأخوذ به اعلام خاتمه رسیدگی دادرس قبلی دانست و او را از تکمیل تحقیقات و انجام اقدامات ضروری ممنوع کرد؛ بنابراین، اعلام ختم رسیدگی توسط قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده، قاضی بعدی را مکلف به صدور رأی نمی‌کند و چنانچه به نظر وی پرونده معد صدور رأی نباشد، اقدامات لازم را انجام داده و پس از اعلام ختم رسیدگی می‌تواند انشاء رأی نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۳/۱۶۶

شماره پرونده: ۱۶۶-۵۴-۱۴۰۳ک

استعلام:

در صورتی که شخصی به ارتکاب جرم حمل و نگهداری ده گرم هرویین و ششصد گرم تریاک متهم باشد، مجازات وی بر اساس کدامیک از بندهای «ب» یا «ج» ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی تشدید می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، مجازات جرایم موضوع مواد ۵ و ۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۷۶ که در بندهای ۱ الی ۵ با توجه به میزان مواد مخدر تعیین شده است، همگی دارای حداقل و حداکثر می‌باشند؛ بنابراین تصریح قانون¬گذار به رعایت تناسب در تعیین میزان مجازات توسط دادگاه و به دنبال آن صدور حکم به مجازات معین در دادنامه، وصف دارا بودن حداقل و حداکثر را از آن زائل نمی‌کند.

ثانیاً، رعایت تناسب در تعیین مجازات جرائم موضوع قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی، به این معنا است که دادگاه با توجه به میزان مواد مکشوفه و با لحاظ مقررات ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ از جمله توجه به سن، سوابق، وضعیت فردی، خانوادگی، اجتماعی و انگیزه مرتکب، مجازاتی بین حداقل و حداکثر مجازات قانونی تعیین کند. اجرای مقررات مربوط به تعدد جرایم تعزیری موضوع ماده ۱۳۴ این قانون در صورت تعدد جرایم ارتکابی موضوع قانون مبارزه با مواد مخدر، به نوعی در راستای رعایت اصل تناسب مجازات جرم است که با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۸ مورخ ۱۳۹۳/۱۰/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در جرایم موضوع قانون صدرالذکر نیز باید اعمال شود؛ بنابراین در فرض سؤال که ناظر به تحقق تعدد جرم است؛ چون دو جرم مختلف واقع شده و قانونگذار مجازات‌های متفاوتی برای آن‌ها پیش‌بینی کرده است، دادگاه باید بر اساس بند «ب» ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، حداقل مجازات هر یک از جرایم مذکور را بیشتر از میانگین حداقل و حداکثر قانونی تعیین کند و با عنایت به مراتب مقرر در بند اولاً جرایم مذکور در فرض استعلام، از شمول صدر بند «ج» ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۳۹۹ خارج است. بدیهی است دادگاه در تعیین مجازات به این کیفیت، اصل تناسب را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۳/۱۶۳

شماره پرونده: ۱۶۳-۱۹۲-۱۴۰۳ع

استعلام:

با توجه به مقررات قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ بویژه تبصره ۲ ماده یک و نیز ماده ۱۳ این قانون در خصوص مسؤولیت ادارات جهاد کشاورزی درباره تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغها، چنانچه به جهت شمول مرور زمان یا عدم احراز سوءنیت، نتوان از جنبه کیفری برخورد کرد، آیا اداره جهاد کشاورزی حق تقدیم دادخواست حقوقی قلع و قمع را دارد؟ این دادخواست باید به طرفیت مالک تقدیم شود یا شخصی که اراضی را به نحو غیر مجاز تغییر کاربری داده است؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها و با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چنانچه مالکان یا متصرفان اراضی زراعی و باغ‌های موضوع این قانون به صورت غیرمجاز، یعنی بدون اخذ مجوز کمیسیون مقرر در این قانون اقدام به تغییر کاربری نمایند، صدور حکم قلع و قمع بنا و مستحدثات به تبع جرم، وظیفه دادگاه کیفری رسیدگی‌کننده به جرم است؛ بنابراین، قلع و قمع بنا موضوع تبصره ۲ ماده۱۰ قانون مذکور توسط مأمورین جهاد کشاورزی با توجه به مواد ۳ و ۱۰ قانون یاد شده پس از اعلام به مراجع قضایی و صدور حکم امکان‌پذیر است.

ثانیاً، صدور حکم به قلع و قمع بنا در بزه تغییر کاربری غیرمجاز موضوع ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، صرفاً در صورت احراز تحقق بزه و ضمن صدور حکم محکومیت مرتکب توسط مرجع قضایی امکان‌پذیر است؛ بنابراین، در مواردی که دادگاه حکم برائت متهم را صادر می‌کند یا به لحاظ شمول مرور زمان، مرتکب بزه مذکور قابل تعقیب نیست، صدور حکم به قلع و قمع بنا نیز منتفی است؛ اما چنان‌چه حکم محکومیت متهم این بزه صادر و قطعی شود و با انقضای مدت پنج سال از تاریخ قطعیت حکم به هر علتی اجرا نشده باشد، با توجه به بند «ث» ماده ۱۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مشمول مرور زمان است؛ اما از آنجا که قلع و قمع بنا که جزء لاینفک حکم کیفری است، ماهیت مجازات ندارد و امری حقوقی است، مشمول مرور زمان موضوع ماده ۱۰۷ قانون اخیرالذکر نمی‌شود.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۳/۱۵۸

شماره پرونده: ۱۵۸-۳/۱-۱۴۰۳ح

استعلام:

با توجه به کثرت دعاوی خانوادگی و همچنین روند اجرای حکم در این خصوص و با لحاظ بخشنامه شماره ۹۰۰۰/۳۷۸۹/۱۰۰ مورخ ۱۳۹۶/۱/۲۸ ریاست محترم قوه قضاییه که به موجب آن هزینه دادرسی دعاوی مهریه بر اساس قیمت واقعی سکه پرداخت می‌شود و با توجه به این‌که در خصوص چگونگی محاسبه هزینه نیم‌عشر اجرایی موضوع ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و محاسبه بر مبنای قیمت واقعی سکه و یا تقویم صورت‌گرفته توسط خواهان اختلاف نظر است، خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

طبق ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، حق‌الاجرا (نیم‌عشر) عبارت است از پنج درصد مبلغ محکوم‌به؛ در صورتی که خواسته وجه نقد باشد و در صورتی که دعوا مالی باشد؛ اما خواسته آن وجه نقد نباشد، حق‌الاجرا به مأخذ بهای خواسته که در دادخواست معین می‌شود، وصول می‌گردد؛ مگر این‌که دادگاه قیمت دیگری برای خواسته معین نموده باشد؛ بنابراین در فرض استعلام (مهریه سکه طلا) از آن‌جا که خواسته وجه نقد نیست، مأخذ حق‌الاجرا، مبلغ بهای خواسته است که در دادخواست ذکر شده و موردی برای تقویم مسکوکات طلا برای تشخیص و تعیین میزان حق‌الاجرا نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۱۴۹

شماره پرونده: ۱۴۹-۸۸-۱۴۰۳ح

استعلام:

وفق رأی وحدت رویه شماره ۶۲۳ مورخ ۱۳۴۵/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و نظریه مشورتی شماره ۷/۹۲/۲۲۳۱ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۲۱ آن اداره کل، اسناد تجاری که مشمول مرور زمان پنج ساله طرح دعوا شود، در اجرای مواد ۳۱۸ و ۳۱۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ وصف تجاری خود را از دست داده و به عنوان سند عادی تلقی می‌شوند و دارنده سند در اجرای قواعد عمومی؛ از جمله مقررات قانون مدنی می‌تواند دعوای خود را در محاکم مطرح و حق خود را مطالبه کند؛ اما با توجه به تبصره الحاقی در سال ۱۳۷۶ به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب سال ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون استفساریه در خصوص این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام که تاریخ صدور چک را به عنوان تاریخ مطالبه خسارت تأخیر تأدیه اعلام داشته است، اولاً، آیا چک بعد سپری شدن مهلت قانونی پنج ساله برای طرح دعوا همچنان سند تجاری است و دارنده آن از حقوقی و مزایای سند تجاری برخوردار است؟

ثانیاً، با توجه به تصریح موجود در تبصره الحاقی یادشده، زمان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه بر حسب منفی یا مثبت بودن پاسخ، از چه تاریخی محاسبه می‌شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که دارنده چک پس از پنج سال از تاریخ مندرج در چک به بانک مراجعه و گواهی عدم پرداخت اخذ و طرح دعوا کرده است، از آنجا که وفق ماده ۳۱۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و رأی وحدت رویه شماره ۶۲۳ مورخ ۱۳۴۵/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور «مرور زمان دعاوی راجع به برات و چک و فته طلب که از طرف تجار یا برای امور تجاری صادر شده است طبق ماده ۳۱۸ قانون تجارت پنج سال از تاریخ اعتراض و در صورت عدم اعتراض از تاریخ انقضاء مهلت اعتراض یا آخرین تعقیب قضایی در محاکم است و پس از انقضاء این مدت دعاوی مذکور در محاکم مسموع نخواهد بود»؛ دعوای مذکور از شمول مقررات اسناد تجاری خارج بوده و دارنده به حکم ماده ۳۱۹ این قانون می‌تواند به طرفیت شخصی که به ضرر او استفاده بلاجهت کرده است و یا با وی رابطه حقوقی داشته است، بر اساس مقررات قانون مدنی اقدام کند؛ بنابراین، از شمول رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور خارج است و خسارت تأخیر تأدیه وفق مقررات عمومی؛

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

از جمله ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ محاسبه می‌شود. همچنین حکم مقرر در تبصره الحاقی ۱۳۷۶ به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام، با لحاظ رأی وحدت رویه اخیرالذکر، صرفاً ناظر بر حق دارنده چک بر مطالبه خسارت تأخیر تأدیه بر مبنای نرخ تورم از تاریخ سررسید چک است و چنین حکمی نافی مقررات آمره مربوط به مرور زمان مذکور در ماده ۳۱۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و رأی وحدت رویه شماره ۶۲۳ مورخ ۱۳۴۵/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۳/۱۳۵

شماره پرونده: ۱۳۵-۲۶-۱۴۰۳ح

استعلام:

چنانچه ادارات، سازمان‌ها یا شرکت‌های دولتی که مشمول قوانین و مقررات محاسباتی می‌شوند به پرداخت مبالغی به عنوان خسارت، دستمزد و یا مطالبات پیمانکاران محکوم شوند، آیا توقیف و برداشت از تمامی حساب‌های محکوم‌علیه امکان‌پذیر است و یا آنکه این امر صرفاً با لحاظ اعتبارات و فصول بودجه‌ای مرتبط و متناسب با منشأ و سبب محکومیت مقدور است؟ توضیح آنکه، گاهی بدهی اشخاص حقوقی حقوق عمومی و یا دولتی برای مثال مرتبط با انجام پیمانکاری ساختمانی اداری است که از فصل دوم اعتبارات قابل پرداخت خواهد بود؛ اما شعب اجرای احکام پس از عدم توفیق در اعمال فرآیندهای قانونی، ناگزیر به توقیف اموال یا حساب‌های بانکی محکوم‌علیه می‌شوند؛ آیا در چنین فرضی می‌توان این‌گونه بدهی‌ها را به عنوان مثال از محل اعتبارات مربوط به دستمزد کارکنان (فصل اول) برداشت کرد و یا این‌که فصول بودجه‌ای لازم‌الاتباع بوده و در اجرای آرای مراجع قضایی یا شبه‌قضایی نیز باید، محل این فصول رعایت شود؟

پاسخ:

به موجب بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، مبنی بر مهلت سه ماهه سازمان برنامه و بودجه جهت پرداخت محکوم‌به، نسخ شده است. به این ترتیب، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ (منتشره در تاریخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۸ در روزنامه رسمی کشور) دستگاه‌های اجرایی محکوم‌علیه موظفند در موعد مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ محکوم‌به را پرداخت کنند؛ در غیر این صورت و پس از سپری شدن مهلت مندرج در این قانون، مرجع قضایی مطابق عمومات اجرای احکام مدنی مبادرت به توقیف حساب‌های بانکی دستگاه محکوم‌علیه و یا دیگر اموال دستگاه اجرایی محکوم‌علیه و وصول محکوم‌به می‌نماید و از آنجا که در قوانین و مقررات حاکم در خصوص برداشت از حساب‌های بانکی محکوم‌علیه محدودیت خاصی پیش‌بینی نشده است، توقیف موجودی حساب‌های بانکی صرف‌نظر از محل هزینه‌کرد موجودی و فصول هزینه‌ای مربوطه بلامانع است. شایسته ذکر است شرکت‌های دولتی از شمول قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵خارج هستند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۰

۷/۱۴۰۳/۱۴۸

شماره پرونده: ۱۴۸-۸۸-۱۴۰۳ح

استعلام:

خواهشمند است اعلام فرمایید خسارت تأخیر تأدیه چک به صورت سالیانه محاسبه می‌شود یا ماهیانه و یا آنکه بر اساس شاخص بهای اعلامی از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران محاسبه می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران را در قالب یک جدول مشتمل بر سه ستون اعلام می‌دارد. در ستون اول سال مربوط و در ستون وسط ماه‌های دوازده‌گانه هر سال و در ستون سوم نیز عنوان متوسط سال درج شده است.

نرخ تورم اعلامی در این جدول بدین قرار است که به صورت عمودی نسبت به ماه مشابه از سال قبل و به صورت افقی در مقایسه با ماه قبل درج شده است؛ به عنوان مثال، نرخ تورم ماه‌های فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱ به ترتیب ۱/۴۹۵ و ۴/۵۲۰ درج شده است. رقم ۴/۵۲۰ اعلامی برای اردیبهشت ماه این سال در مقایسه با فروردین ماه همان سال، ۳/۲۵ و در مقایسه با شاخص اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۰ که در جدول یادشده رقم ۰/۳۸۲ درج شده است، معادل ۴/۱۳۸ افزایش یافته است. بر این اساس، تورم سالانه اردیبهشت سال ۱۴۰۰ تا اردیبهشت سال ۱۴۰۱ معادل ۴/۱۳۸ است و مقصود از تورم سالانه مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز محاسبه آن بر همین مبنا می‌باشد و نه متوسط تورم هر سال نسبت به سال قبل.

ثانیاً، با توجه به مراتب فوق، تورم سالانه هر ماه از سال نسبت به ماه مشابه در سال قبل در جدول یادشده درج می‌شود، خسارت تأخیر تأدیه بر اساس فرمول زیر محاسبه می‌شود:

$$\text{ارزش ریالی دین در زمان تأدیه} = \text{مبلغ ریالی اصل دین} \times \frac{\text{عدد شاخص در زمان تأدیه دین}}{\text{عدد شاخص در تاریخ اولیه برای ادای دین}}$$

ثالثاً، هر چند خسارت تأخیر تأدیه چک و شرایط آن مشمول حکم مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است؛ اما از حیث ماهیت خسارت کاهش ارزش پول با حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ تفاوتی نمی‌کند؛ بنابراین در مورد چک بلامحل نیز با توجه به اطلاق تبصره الحاقی به ماده ۲ یادشده، خسارت

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

تأخیر تأدیه از تاریخ سررسید چک تعلق می‌گیرد و به مانند سایر دیون و دیگر خسارات تأخیر تأدیه، در چک نیز تغییر فاحش شاخص سالانه به شرح مذکور در بند اولاً ملاک است؛ اما در خصوص مطالبه دیگر دیون مشمول شرایط مندرج در ماده ۵۲۲ قانون یادشده است و خسارت تأخیر تادیه از تاریخ مطالبه محاسبه می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۳/۹۹

شماره پرونده: ۹۹-۱/۱۸۶-۱۴۰۳ ک

استعلام:

با توجه به مفاد مواد ۴۳ و ۴۸ قانون مجازات اسلامی در صورتی که قاضی صادرکننده حکم قصد تعلیق مجازات قانونی را مطابق مواد مذکور با رعایت شرایط تعلیق داشته باشد، آیا می‌تواند تحت عنوان تعلیق مراقبتی محکوم‌علیه را محکوم به پرداخت مبلغی معین به اداره بهزیستی یا سایر مراکز حمایتی از جمله انجمن حمایت از زندانیان و ... بنماید ؟

در صورت منفی بودن پاسخ، با توجه به ظرفیت‌های قانونی موجود، در صورتی که قاضی صادرکننده حکم قصد محکومیت بر پرداخت مبلغی به سازمان‌های حمایتی مذکور (به غیر از صندوق درآمدهای دولت) داشته باشد، تحت چه عنوانی می‌تواند این اقدام را در صدور حکم انجام دهد؟ (به غیر از موارد موضوع مواد ۸۳ و ۸۶ قانون مجازات اسلامی)

پاسخ:

۱- طبق ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تعلیق اجرای مجازات با رعایت مقررات مندرج در تعویق صدور حکم ممکن است به طور ساده یا مراقبتی باشد. در تعلیق مراقبتی با توجه به وضعیت مرتکب و جرم ارتکابی وی اجرای تدابیر مقرر در ماده ۴۲ قانون یاد شده حسب مورد الزامی است و افزون بر آن دادگاه می‌تواند با توجه به خصوصیات مرتکب و نوع جرم ارتکابی، وی را به اجرای یک یا چند دستور از دستورهای احصاء شده در ماده ۴۳ قانون مورد بحث محکوم نماید؛ بنابراین در تعلیق مراقبتی تدابیر و دستورهای مراقبتی منحصر به مواردی است که در مواد ۴۲ و ۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است و صدور دستوراتی غیر از آنچه در قانون ذکر شده است؛ اعم از اینکه مستلزم پرداخت هزینه باشد یا نه (مانند موارد اشاره‌شده در استعلام) به دلیل ایجاد محدودیت در حقوق و آزادی‌های فردی فاقد وجاهت قانونی است.

۲- طبق ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آن‌ها باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون و با رعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن باشد»؛ بنابراین در هر مورد که دادگاه حکم به پرداخت جزای نقدی (خواه به عنوان مجازات اصلی یا به عنوان مجازات جایگزین حبس) صادر می‌نماید، همان‌طور که همه ساله در قانون بودجه پیش‌بینی می‌گردد، جزای نقدی به عنوان درآمدهای دولت به

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

حساب درآمد عمومی به خزانه‌داری کل کشور واریز می‌گردد و صدور حکم به پرداخت جزای نقدی در حق نهادهای حمایتی از جمله سازمان بهزیستی و یا کمیته امداد امام و ... هرچند که توأم با اهداف خیرخواهانه باشد، فاقد وجاهت قانونی است. همچنین در قوانین جزایی، مجازاتی تحت عنوان «الزام به خرید اقلام آموزشی- بهداشتی» وجود ندارد و با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و لحاظ اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ محملی برای صدور رأی بر محکومیت به شرح مذکور در استعلام وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۳/۷۷

شماره پرونده: ۷۷-۹/۲-۱۴۰۳ ح

استعلام:

چنانچه زوج به زوجه وکالت بدهد با بذل تمام مهریه و دیگر حقوق مالی خود و مراجعه به محاکم صالح خود را مطلقه کند؛ اما زوجه بدون استفاده از وکالت، مهریه را مطالبه کرده باشد، آیا دعوای مطالبه مهریه قابل استماع است؟

پاسخ:

صرف اعطای وکالت به زوجه برای مراجعه به محاکم قضایی به منظور مطلقه کردن خود در قبال بذل مهریه و دیگر حقوق مالی، به منزله ابراء یا بذل مهریه از سوی زوجه نمی‌باشد و تا زمانی که زوجه نسبت به بذل مهریه و یا ابراء ذمه زوج در این خصوص اقدام نکرده باشد و موضوع وکالت را انجام نداده باشد، با مانع قانونی برای مطالبه مهریه خود مواجه نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۶

۷/۱۴۰۳/۷۵

شماره پرونده: ۷۵-۹/۱۶-۱۴۰۳ح

استعلام:

در دعوای الزام به تمکین، دادگاه خانواده پرونده را جهت حصول سازش نزد شورای حل اختلاف ارسال کرده و در این مرجع به سازش منجر شده و زوجین صدور گزارش اصلاحی را درخواست کرده‌اند. چنانچه پرونده به دادگاه خانواده اعاده شود و زوجین در دادگاه حاضر نشوند، آیا دادگاه خانواده می‌تواند بدون حضور زوجین مطابق صورتجلسه تنظیمی توسط شورای حل اختلاف، گزارش اصلاحی صادر کند؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به مواد ۱۵ و ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲، در صورت ارجاع پرونده از سوی دادگاه به شورای حل اختلاف، چنانچه شورا موفق به ایجاد سازش میان طرفین شود، رأساً نسبت به صدور گزارش اصلاحی اقدام و مراتب را به همراه تصویر گزارش فوق، به مرجع قضایی ارسال می‌کند تا نسبت به مختومه کردن پرونده با دستور اداری اقدام کند؛ بنابراین در فرض استعلام که دادگاه خانواده پرونده الزام به تمکین را به شورای حل اختلاف ارجاع داده است، در صورت سازش زوجین، صدور گزارش اصلاحی از سوی دادگاه خانواده منتفی خواهد بود.

ثانیاً، با عنایت به اینکه تاکنون دادگاه‌های صلح موضوع قانون جدید شوراهای حل اختلاف تشکیل و راه‌اندازی نشده است و با لحاظ حکم مقرر در ماده ۳۶ این قانون و حکومت قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴/۹/۱۶ تا زمان تشکیل دادگاه‌های صلح و با توجه به ماده ۲۴ قانون اخیرالذکر، در مواردی مانند تمکین که موضوع در صلاحیت شورای حل اختلاف نبوده و منتهی به سازش شده است، شورا موضوع سازش و شرایط آن را به ترتیبی که واقع شده است، در صورتمجلس منعکس و مراتب را به مرجع قانونی صالح اعلام می‌کند و سازش‌نامه‌ای که مطابق این ماده از سوی شورای مذکور صادر می شود، برای صدور گزارش اصلاحی از سوی مرجع قضایی دارای اعتبار است و نیازی به دعوت از طرفین و استماع اقرار آنان به صحت آن نمی‌باشد؛ مگر آنکه از جهات دیگری مانند ابهام در مفاد سازش‌نامه، مرجع قضایی دعوت از طرفین و استماع اظهارات آنان را ضروری تشخیص دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۳/۷۰

شماره پرونده: ۷۰-۹۸-۱۴۰۳ ح

استعلام:

مشاورین و کارشناسان حقوقی نهادها، ادارات، سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی و عمومی، نقش بسزایی در تنظیم شکایات و دادخواست‌ها و طرح لوایح و دفاعیات از دعاوی عمومی و دولتی دارند. در این میان هر امری که موجب تقویت انگیزه آنان در انجام صحیح وظایفشان شود، باید ترویج و تقویت شود. یکی از این امور، پرداخت به موقع حق‌المشاوره آنان در دعاوی مطروحه در مراجع قضایی وفق مقررات مربوطه از جمله تبصره ۳۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۳۳۹ و ماده واحده قانون اجازه پرداخت پنجاه درصد از حق‌الوکاله وصولی به نمایندگان قضایی و کارکنان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴ و بند ۱۳۲ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۳۹۰ و رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است.

به‌رغم مراتب پیش‌گفته، در اجرای قانون موانعی وجود دارد که یکی از آنها عدم تعیین ردیف اعتباری و فرآیند دقیق برای وصول و پرداخت سریع حق‌المشاوره مربوطه در بسیاری از نهادها می‌باشد که ضرورت دارد این موانع هر چه سریعتر با تفاهم و تعامل میان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، دیوان محاسبات کشور و وزارت امور اقتصادی و دارایی مرتفع شود تا شاهد اجرای دقیق این مقررات و افزایش انگیزه خدمتگزاری نظام مقدس اسلامی در بخش‌های مذکور باشیم.

در همین راستا طرح جامع استانی ساماندهی و تقویت مشاورین و کارشناسان حقوقی ادارات، نهادها، شرکت‌های دولتی و نهادهای خدمات‌رسان غیر دولتی که در جلسه شورای پیشگیری از وقوع جرم استان به تصویب رسیده و در حال اجرا می‌باشد، جهت استحضار به پیوست ارسال می‌شود.

به موجب ماده واحده قانون اجازه پرداخت پنجاه درصد از حق‌الوکاله‌های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴ و تبصره ۳۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۳۳۹ و رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در دعاوی که دولت محکوم‌له واقع می‌شود، سی درصد حق‌الوکاله وصولی از طرف مقابل حداکثر به میزان چهار ماه حقوق و بیست درصد آن به تشخیص وزارتخانه مربوط به کارمندان مؤثر در پیشرفت دعوا حداکثر به میزان دو ماه حقوق قابل پرداخت است؛ ماده واحده یادشده تاکنون نسخ نشده و به اعتبار خود باقی است؛ اما اظهار نظر در خصوص مشکلات عملی اجرای قانون از

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

وظایف این اداره کل خارج است. توضیح آنکه برخلاف آنچه در فرض استعلام آمده است، قانون صدرالذکر مخصوص «دعاوی دولت» است و تعمیم آن به دعاوی مربوط به نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی فاقد مجوز قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۸

۷/۱۴۰۳/۶۶

شماره پرونده: ۶۶-۱۱۵-۱۴۰۳ح

استعلام:

چنانچه حکم قطعی مبنی بر تعیین مؤسسه حسابداری به عنوان بازرس شرکت صادر شود؛ اما وکیل خوانده به استناد ماده ۱۵۳ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ اعلام کند مجمع عمومی بازرس را تعیین کرده و نیازی به اقدام توسط بازرس تعیین شده در رأی صادره نمی‌باشد و رأی در این قسمت به استناد قسمت اخیر ماده یادشده فاقد اثر است؛ خواهشمند است در خصوص این ادعای وکیل اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

به موجب ماده ۱۵۳ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ «در صورتی‌که مجمع عمومی بازرس معین نکرده باشد یا یک یا چند نفر از بازرسان به عللی نتوانند گزارش بدهند یا از دادن گزارش امتناع کنند، رئیس دادگاه شهرستان به تقاضای هر ذی‌نفع بازرس یا بازرسان را به تعداد مقرر در اساسنامه شرکت انتخاب خواهد کرد تا وظایف مربوط را تا انتخاب بازرس به وسیله مجمع عمومی انجام دهند ...»؛ در فرض سؤال که دادگاه در اجرای این ماده بازرس را انتخاب کرده است، بازرس منتخب دادگاه صرفاً برای همان سال مالی انجام وظیفه می‌کند و در این صورت، مجمع عمومی عادی شرکت در همان سال برای تعیین بازرس یا بازرسان تشکیل نمی‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، درخواست وکیل خوانده مبنی بر فاقد اثر شدن حکم دادگاه به سبب انتخاب بازرس توسط مجمع عمومی عادی شرکت برای همان سال مالی، قابل پذیرش نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۹

۷/۱۴۰۳/۵۰

شماره پرونده: ۵۰-۱/۱۸۶-۱۴۰۳ک

استعلام:

با توجه به این‌که در تبصره ۵ ماده ۱۰۱ قانون شهرداری آمده است «هرگونه تخلف از موضوع این قانون در تفکیک یا افراز اراضی، جرم تلقی شده و متخلفین، طبق قانون مجازات اسلامی و قانون تخلفات اداری تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت»

۱- ماده قانونی منطبق با جرم مزبور کدام یک از مواد قانون مجازات اسلامی است؟

۲- اگر جرم مزبور منطبق بر ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ باشد، با توجه به آن‌که در ماده ۵۷۶ قانون اخیرالذکر شرط تحقق جرم «جلوگیری نمودن» مأمور دولت از اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام آمده است، آیا عدم رعایت قواعد تفکیک که ترک فعل است می‌تواند مصداق فعل جلوگیری کردن از اجرای قانون و در نتیجه منطبق بر جرم موضوع ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ باشد ؟

پاسخ:

با توجه به اینکه در ماده ۱۰۱ قانون شهرداری، مصادیق متعددی از تخلفات ذکر شده است؛ چنانچه رفتار ارتکابی متهم با برخی از مصادیق مجرمانه مندرج در قوانین کیفری از جمله مواد ۵۷۶ یا ۶۰۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ منطبق باشد، بر این اساس مجازات تعیین می‌شود و در غیر این صورت چون موضوع تبصره ۵ ماده ۱۰۱ قانون یادشده جرم‌انگاری شده؛ ولی نوع و میزان مجازات آن تعیین نشده است، موضوع از مصادیق ماده ۶۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۳/۴۶

شماره پرونده: ۴۶-۷۶-۱۴۰۳ع

استعلام:

آیا مقصود از عبارت «دین» در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ صرفاً «مبلغی» به عنوان وجه رایج است که مطالبه می‌شود و یا آنکه مطالبه مبلغی که نیاز به رسیدگی قضایی دارد را نیز شامل میشود؟ به عنوان مثال، چنانچه شخصی الزام خوانده به پرداخت هزینه و کارکرد قرارداد را درخواست کند؛ بدون این‌که مبلغ مشخص و معینی را در خواسته خود تقاضا کند، آیا خسارت تأخیر تأدیه قابل مطالبه است؟ به عبارتی، آیا شرط مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، محقق و مسلم بودن دین است؟ آیا اساساً در مثال یادشده، دین مسلم محسوب می‌شود؟

پاسخ:

پرسش مطرح شده مبهم است. چنانچه مقصود مطالبه مبالغی مانند اجرت‌المثل و امثال آن باشد که تعیین اصل آن مستلزم رسیدگی قضایی است، اعمال ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ فرع بر صدور حکم و تعیین میزان دقیق دین می‌باشد؛ اما نسبت به دین دارای منشأ قراردادی که مبلغ آن در قرارداد مشخص و دارای سررسید است، در فرض مطالبه داین و استنکاف از تأدیه و تحقق دیگر شرایط مقرر، اعمال ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ با منعی مواجه نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۲/۱۱۸۱

شماره پرونده: ۱۱۸۱-۷۶-۱۴۰۲ح

استعلام:

۱- چنانچه خریدار ملکی در قرارداد تعهد کند که ظرف یک هفته نسبت به میزان مشخصی از ثمن معامله چک صادر کند؛ اما از انجام تعهد خود استنکاف ورزد، آیا می توان او را الزام به صدور چک کرد؟ به عبارت دیگر، آیا تعهد بر صدور چک صحیح است؟

۲- آیا در دو فرض داشتن و یا نداشتن دسته چک توسط خریدار، حکم قضیه متفاوت است؟ توضیح آنکه، پرسش فوق متفاوت از دعوای الزام به ثبت چک صیادی است.

پاسخ:

در فرض سؤال که طرفین توافق کرده اند خریدار نسبت به بخشی از ثمن معامله ظرف مدت مشخصی چک صادر کند؛ اولاً، صدور چک و پرداخت بخشی از ثمن از این طریق مورد توافق طرفین قرار گرفته و این توافق که علاوه بر صدور چک، در جزئیات آن؛ اعم از مبلغ، تاریخ پرداخت و دارنده چک نیز صورت می‌گیرد، قراردادی نافذ و لازم‌الاجرا است (عقد عهدی). ثانیاً، به لحاظ احکام قانونی خاص مترتب بر اسناد تجاری و بویژه چک به عنوان سندی لازم‌الاجرا، چه بسا متعهدله با هدف برخورداری از آثار و مزایای قانونی، بر پرداخت بخشی از ثمن از طریق صدور چک تأکید و شرط کرده باشد؛ بنا به مراتب پیش‌گفته و صرف نظر از آنکه امکان استیفای بخش باقیمانده ثمن از دیگر اموال متعهد و بدون نیاز به صدور چک نیز فراهم است، در فرض سؤال دعوای الزام فرد به صدور چک معادل وجه مورد توافق در ماهیت امر، دعوایی مسموع است و در این دعوا، داشتن یا نداشتن دسته چک مؤثر در مقام نیست؛ مگر آنکه از منظر قانونی متعهد ممنوع از داشتن دسته چک و یا صدور آن باشد و بدین ترتیب، انجام شرط امری غیر مقدور باشد (بند یک ماده ۲۳۲ قانون مدنی).

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۳

۷/۱۴۰۲/۱۱۶۰

شماره پرونده: ۱۱۶۰-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

در پرونده‌ای با موضوع وقوع سانحه منجر به فوت فردی غیر نظامی، دیه متوفی در مرحله پرداخت از سوی یگان مربوطه است و اخطاریه واحد اجرای احکام مدنی مبنی بر توقیف دیه به نفع طلبکاران متوفی واصل شده است؛ اداره اجرای سازمان ثبت املاک و اسناد کشور نیز پس از اقدام زوجه برای مطالبه مهریه از محل دیه، اخطاریه‌ای برای واحد اجرای احکام کیفری جهت توقیف وجه دیه ارسال کرده است. با توجه به مراتب یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- با توجه به اینکه پیش از اقدام زوجه برای توقیف دیه زوج متوفی؛ طلبکاران از طریق دادگاه حقوقی دیه متوفی را توقیف کرده‌اند، کدام‌یک از طلبکاران یا زوجه در وصول مطالبات خود حق تقدم دارند؟

۲- با توجه به اینکه مطابق بند سوم ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ مهریه زوجه دارای حق تقدم است، چه میزان از مهریه از این امتیاز برخوردار است؟ میزان مذکور در این بند و یا میزان مقرر در ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ و یا آنکه میزان حق تقدم بر اساس شاخص بانک مرکزی تعیین می‌شود و یا آنکه اساساً تمام مهریه از حق تقدم برخوردار است؟

پاسخ:

۱- در خصوص حق تقدم موضوع ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و حق تقدم ناشی از توقیف قضایی یا اجرایی پس از فوت مدیون در این اداره کل دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست:

با عنایت به تبصره ماده ۵۶ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، ترکه به نسبت طلب تقسیم می‌شود؛ اما اگر یکی از طلبکاران زودتر از دیگری ترکه را توقیف کرده است، ابتدا طلب وی پرداخت خواهد شد و چنانچه ترکه باقی بماند، طلب دیگر طلبکاران پرداخت خواهد شد.

دیدگاه دوم:

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

اولاً، در ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ مهریه زن تا میزان ده هزار ریال در طبقه چهارم قرار گرفته است؛ مبلغ مندرج در بند «ب» ذیل طبقه چهارم تاکنون تغییر نیافته است و حق تقدم زوجه از بابت مهریه به همین میزان است.

ثانیاً، در فرض سؤال که همسر متوفی بابت مهریه مبادرت به توقیف ترکه (دیه متوفی) کرده است؛ به سبب خاص بودن قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، موضوع مشمول حکم مقرر در صدر این ماده است و چنانچه ترکه برای ادای تمامی بدهی ها کافی نباشد، ترکه بین بستانکاران به نسبت طلب آنها تقسیم می‌شود؛ حکم موضوع ماده ۲۲۷ همین قانون نیز صرفاً ناظر بر فرض در رهن بودن بخشی از ترکه و تقدم مرتهن بر دیگر بستانکاران است و در صورتی که مقنن به تأمین خواسته و بازداشت قضایی نظر داشت، می‌بایست به آن نیز تصریح می‌کرد؛ بر این اساس و به سبب سکوت مقنن نسبت به این فرض و خاص بودن قانون یادشده و صدر ماده ۲۲۶ مذکور، در فرض سؤال به صرف تأمـین مقدم نمی‌توان یکی از طلبکاران را بر دیگری ترجیح داد و تمام طلب وی را استیفاء و دیگران را از دریافت تمام یا بخشی از طلب محروم کرد.

۲- با توجه به اینکه مبلغ مندرج در بند «ب» ذیل طبقه چهارم ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ و همچنین بند ۳ ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تاکنون افزایش نیافته است، حسب مورد و با انتخاب یکی از دیدگاه‌های فوق برای وصول مهریه تصمیم مقتضی قابل اتخاذ است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۶

۷/۱۴۰۲/۱۱۴۸

شماره پرونده: ۱۱۴۸-۸۸-۱۴۰۲ع

استعلام:

نظر به این‌که رسیدگی به اختلافات ناشی از معاملات شهرداری‌های مراکز استان‌ها، کلان‌شهرها و شهرداری‌های بالای یک میلیون نفر جمعیت در صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده ۳۸ اصلاحی آیین‌نامه معاملات شهرداری تهران مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی است؛ اما در خصوص مرجع اجرای رأی تعیین تکلیف نشده است و این امر موجب سردرگمی اشخاص ذی‌نفع در مراجعه به شهرداری و اداره اجرای ثبت و دادگستری شده است. خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

از آنجا که قانونگذار در آیین‌نامه معاملات شهرداری پایتخت (آیین‌نامه معاملات شهرداری تهران) مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی (موضوع ماده ۷ قانون اصلاح و تسری آیین‌نامه معاملات شهرداری تهران مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی به شهرداری‌های مراکز استان‌ها، کلان‌شهرها و شهرهای بالای یک میلیون نفر جمعیت مصوب ۱۳۹۰) مقرره‌ای در خصوص اجرای رأی هیأت حل اختلاف موضوع ماده ۳۸ آن توسط اجرای احکام دادگستری و یا اداره اجرای ثبت، وضع نکرده است و بدون تصریح مقنن اجرای احکام دادگستری و یا اداره اجرای ثبت تکلیفی در این خصوص ندارند، با سکوت مقنن، اصل آن است که مرجع صادرکننده رأی باید آن را اجرا کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۹

۷/۱۴۰۲/۱۱۴۴

شماره پرونده: ۱۱۴۴-۹/۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید، افراد تحت سرپرستی مستند به ماده ۲۱ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۶ آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۱۳۹۴/۴/۱۴ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، جزو عائله تحت تکفل سرپرست محسوب می‌شوند؛ همچنین به موجب ماده ۱۷ این قانون و ماده ۵ آیین‌نامه یادشده ، تکالیف سرپرست نسبت به فرد تحت سرپرستی از لحاظ نگهداری، تربیت و نفقه نظیر تکالیف والدین نسبت به اولاد است و حتی پس از مرگ سرپرست، همچنان فرد تحت سرپرستی از حقوق و مزایای اولاد برخوردار است و در تبصره ماده ۵۳ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نیز امتناع از پرداخت نفقه افراد تحت سرپرستی جرم‌انگاری شده است.

با عنایت به مراتب یادشده، در فرضی که فردی سرپرستی دو فرزند دختر را طبق قانون صدرالذکر بر عهده گرفته و اخیراً نیز فرزندی برای وی به دنیا آمده است و با لحاظ مقررات پیش‌گفته این فرد (سرپرست) دارای سه فرزند می‌باشد؛ آیا این فرد به محض تولد فرزند از معافیت مالیاتی پانزده درصد موضوع ماده ۱۸ قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت مصوب ۱۴۰۰ برخوردار می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، ماده ۲۱ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ برای افرادی که سرپرستی این کودکان را بر عهده می‌گیرند، صرفاً بهره‌مندی از مزایای حمایتی حق اولاد و مرخصی دوره مراقبت برای کودکان زیر سه سال را تجویز کرده و تصریحی بر برخورداری دیگر مزایا مانند معافیت مالیاتی ندارد.

ثانیاً، ماده ۱۸ قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت مصوب ۱۴۰۰ با توجه به سیاق آن بر معافیت مالیاتی والدینی که فرزند سوم خود را به دنیا می آورند دلالت دارد و با توجه به اصل عدم معافیت مالیاتی؛ مگر به موجب قانون، تسری این معافیت به افرادی که سرپرستی اطفال بی‌سرپرست و بدسرپرست را بر عهده می‌گیرند، مستلزم قانون است و در فرض سؤال چنین تصریحی وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۲/۱۱۳۵

شماره پرونده: ۱۱۳۵-۱/۱۲۷-۱۴۰۲

استعلام:

چنانچه یکی از ورثه مدعی خرید یک قطعه زمین از مورث خود باشد و مبایعه‌نامه‌ای که فقط به امضای وی و مورث رسیده است را ارائه و تصویر آن را در اختیار دیگر ورثه قرار دهد و در دعوای یکی از وراث به طرفیت فرد یادشده مبنی بر ابطال مبایعه‌نامه به ادعای جعل امضای مورث، خوانده از ارائه اصل مبایعه‌نامه خودداری و مدعی مفقودی آن شود، با توجه به در دسترس نبودن اصل مبایعه‌نامه و صرف ارائه تصویر آن به عنوان ضمیمه دادخواست، آیا می‌توان به دعوای ابطال مبایعه‌نامه رسیدگی کرد و یا به سبب فقدان اصل مبایعه‌نامه دعوا قابلیت استماع ندارد؟

پاسخ:

نظر به اینکه رسیدگی به اصالت سند مستلزم ارائه اصل آن می‌باشد، در فرض سؤال که یکی از وراث با ارائه مبایعه‌نامه عادی مدعی خرید ملک از مورث خود می‌باشد و در دعوای ابطال مبایعه‌نامه به ادعای جعلیت آن، سندی که جعلیت آن مورد ادعا قرار گرفته، در مرجع قضایی ابراز نشده و به تبع آن رسیدگی به اصالت سند و اتخاذ تصمیم ماهوی امکان‌پذیر نیست، دادگاه با توجه به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، اتخاذ تصمیم می‌نماید. شایسته ذکر است در فرض سؤال، خواهان برای درخواست تقسیم ترکه با منع قانونی مواجه نیست و مال موضوع مبایعه‌نامه نیز به صرف ارائه تصویر مبایعه‌نامه از ترکه خارج نمی‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۳

۷/۱۴۰۲/۱۱۳۳

شماره پرونده: ۱۱۳۳-۹/۲-۱۴۰۲ح

استعلام:

اولاً، آیا در مورد طلاق توافقی، همان‌طور که زوجه می‌تواند با اخذ وکالت از جانب زوج (طی وکالت‌نامه رسمی یا اعطاء در جلسه رسیدگی دادگاه)، به تنهایی به دفتر رسمی طلاق جهت اجرا و ثبت صیغه طلاق مراجعه کند، زوج نیز می‌تواند برای این امر، از زوجه اخذ وکالت نموده و به تنهایی و بدون حضور زوجه در دفترخانه، حضور یابد و اقدام کند؟

ثانیاً، در فرض سؤال چنانچه گواهی عدم امکان سازش، بر مبنای توافق طرفین بر بذل مهریه و اجرای طلاق خلع صادر شده باشد، پاسخ چیست؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال چنانچه مقصود از وکالت اعطایی، صرف وکالت زوجه به زوج برای اجرا و ثبت صیغه طلاق بدون نیاز به حضور زوجه در دفتر رسمی طلاق باشد، از آنجایی که حق مراجعه زوجه به دفتر رسمی طلاق موضوع مواد ۳۵ و ۳۶ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، قائم به شخص نمی‌باشد و قابلیت توکیل دارد، اعطای چنین وکالتی با منع خاصی مواجه نمی‌باشد.

ثانیاً، چنانچه گواهی عدم امکان سازش، بر مبنای توافق زوجین بر بذل مهریه با تعیین صیغه طلاق از نوع خلع صادر شده باشد، به نظر می رسد صرف اعطای وکالت به زوج برای اجرا و ثبت صیغه طلاق بدون آنکه میزان بذل مهریه تعیین شده باشد، نمی‌تواند مجوز اجرای صیغه مذکور و ثبت آن باشد؛ مگر آنکه در گزارش اصلاحی که مبنای صدور گواهی عدم امکان سازش دادگاه است، میزان بذل مهریه مشخص شده باشد. در هر صورت، دفتر رسمی طلاق صرفاً با لحاظ رأی صادره و اختیارات اعطایی به زوج به شرح مندرج در وکالتنامه و با احراز وجود شرایط شرعی در زوجه، می‌تواند مبادرت به اجرا و ثبت صیغه طلاق نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۲/۱۱۲۱

شماره پرونده: ۱۱۲۱-۱۹۲-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در مواردی که شهرداری طرحی را بدون رعایت مقررات قانونی لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰ و بدون این‌که بهای ملک را به مالکان پرداخت کند، اجرا نموده و ملک را تصرف می‌نماید و سپس مالک، ملک را به شخص ثالثی منتقل می‌کند و این شخص که سند رسمی ملک به نام وی تنظیم شده است با طرح دعوا بهای ملک را از شهرداری مطالبه می‌کند، آیا صدور حکم بر محکومیت شهرداری به پرداخت بهای ملک در حق خواهان (به عنوان مالک فعلی ملک)، دارای توجیه قانونی و شرعی است؟ توضیح آنکه در مواردی نیز شخص ثالث، ملک را از طریق مزایده در فرایند اجرای احکام مدنی خریداری کرده است.

پاسخ:

در فرض سؤال که دستگاه اجرایی (شهرداری) بدون رعایت مقررات قانونی حاکم؛ از جمله ترتیبات مقرر در لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰ ، مبادرت به تصرف اراضی و اجرای طرح نموده است، موضوع تابع غصب مال و احکام مترتب بر آن است و بر این اساس، مالک یا قائم‌مقام قانونی وی می‌تواند به سبب ممکن نبودن رد عین (ذیل ماده ۳۱۱ قانون مدنی) و در اجرای مواد ۳۱۶ و ۳۱۷ قانون مدنی، بهای ملک را مطالبه کند و در فرض سؤال مالک فعلی که با تنظیم سند رسمی مالکیت به وی انتقال یافته است، ذی‌سمت و ذی‌نفع در طرح دعوای مطالبه بهای ملک است و ملاک در مطالبه، مالکیت رسمی در زمان مطالبه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۱۱۹

شماره پرونده: ۱۱۱۹-۱/۱۲۷-۱۴۰۲ک

استعلام:

شخص (الف) تمام شش دانگ ملکی را در اجرای احکام حقوقی به عنوان مال خود معرفی و آن را به عنوان وثیقه آزادی محکوم‌علیه تودیع نموده است و موجب آزادی محکوم‌علیه شده است و زمانی که اجرای احکام حقوقی جهت مزایده ملک و وصول محکوم‌به (با توجه به متواری بودن محکوم‌علیه و ضبط وثیقه) اقدام می‌کند، با این ادعا که سابقاً سه دانگ از ملک را به شخص ب (همسر خود) انتقال داده است روبرو می‌شود؛ حال چنانچه معرفی ملک به عنوان وثیقه با علم و اطلاع شخص (ب) باشد، آیا این موضوع عنوان مجرمانه دارد؟ چنانچه جرم می‌باشد، منطبق با چه جرمی است (کلاهبرداری، انتقال مال غیر، معرفی مال غیر به عوض مال خود یا ...) و مجازات آن بر اساس کدام قانون و ماده قانونی تعیین می‌شود؟ و این‌که آیا تشکیل پرونده کیفری به شکایت شاکی (شخص ب) نیاز دارد یا با توجه به این‌که این اقدام شخص (الف) به ضرر محکوم‌له پرونده حقوقی (عدم وصول محکوم‌به) شده است، اجرای احکام حقوقی می تواند اعلام جرم کند و دادستان به عنوان مدعی‌العموم بدون شکایت شخص (ب) موضوع را تعقیب نماید؟

پاسخ:

الف- در فرض سؤال که شخصی شش دانگ ملکی را در قبال آزادی محکوم‌علیه مالی به عنوان وثیقه نزد مرجع قضایی تودیع کرده و سپس مشخص شده باشد که بخشی از آن ملک متعلق به دیگری است و دستور ضبط وثیقه نیز صادر و قطعی شده باشد در حالی‌که حصه وثیقه‌گذار تکافوی محکوم به مالی را نمی‌کند؛ عمل وی با رعایت شرایط مقرر در ماده ۲ قانون مجازات اشخاصی که مال غیر را به عوض مال خود معرفی می‌نمایند مصوب ۱۳۰۸ جرم بوده و مرتکب به مجازات شروع به کلاهبرداری محکوم می‌شود.

ب- صرف علم و اطلاع شریک مال مشاعی (ب) از تودیع وثیقه توسط مرتکب با مجرم شناختن شریک مال مشاعی ملازمه ندارد؛ مگر اینکه وی مرتکب یکی از رفتارهای موضوع ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی (معاونت در جرم) شود که در این صورت معاون جرم مذکور خواهد بود.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

ج- با توجه به ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۴۰۳ جرم مذکور در فرض سؤال، غیرقابل گذشت است؛ لذا برای شروع به تعقیب مرتکب به شکایت شاکی نیاز نیست و اجرای احکام مدنی در اجرای مواد ۶۴ و ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری مراتب را به دادستان عمومی و انقلاب اعلام می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۸

۷/۱۴۰۲/۱۱۱۸

شماره پرونده: ۱۱۱۸-۱۶۸/۱-۱۴۰۲

استعلام:

در دادسرا در مورد آقای (الف) به اتهام قدرت نمایی با اسلحه کلاشینکف کیفرخواست صادر شده است. با توجه به این‌که بزه مذکور مستلزم حمل سلاح نیز می‌باشد و این موضوع از طرف قاضی دادسرا مغفول مانده و تفهیم اتهام نشده است، آیا دادگاه می‌تواند این اتهام یعنی حمل غیر مجاز اسلحه کلاشینکف را نیز به متهم تفهیم کند یا این‌که باید در این خصوص دادگاه به دادستان اعلام جرم نماید؟

پاسخ:

مطابق ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری به استثنای مواردی که به صورت مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود، دادگاه‌های کیفری فقط در محدوده بندهای سه‌گانه ماده یادشده شروع به رسیدگی می‌کنند؛ بنابراین اگر دادسرا نسبت به بخشی از اتهامات متهم اظهار نظر نکرده باشد، در اجرای ماده ۳۶۳ قانون یادشده دادگاه گزارش موضوع را به اطلاع دادستان می‌رساند تا نسبت به انجام تحقیقات مقدماتی اقدام و پس از صدور کیفرخواست، پرونده به دادگاه ارسال شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۲/۱۱۱۳

شماره پرونده: ۱۱۱۳-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

در قراردادی طرفین موضوع حل اختلاف را به داوری ارجاع و مقرر کرده‌اند هر طرف یک داور معرفی کند. هر یک از داوران نظری مخالف داور دیگر ارائه کرده‌اند و یکی از طرفین با مراجعه به دادگاه ابطال رأی داور مقابل را درخواست کرده است. دادگاه نیز به سبب انفرادی بودن رأی صادره آن را فاقد اوصاف رأی داوری دانسته و قرار عدم استماع دعوا صادر کرده است. در خصوص فرض پیش گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا دادگاه صالح به رسیدگی به اصل دعوا و اختلاف است؟

۲- آیا با درخواست طرفین دادگاه می‌تواند رأی داورها را ابطال و آنها را ملزم به صدور مجدد رأی کند؟

۳- آیا طرفین در صورت عدم توافق، می‌توانند از دادگاه درخواست داور نمایند و آیا دادگاه ملزم به تعیین داور است؟

پاسخ:

اولاً، از مواد ۴۵۹ و ۴۶۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ چنین مستفاد است که علی‌الاصول هیأت داوری باید به گونه‌ای تعیین شود که در فرض اختلاف نظر بین آنان تحقق اکثریت امکان پذیر باشد. در فرض سؤال که طرفین قرارداد هیأت داوری را با دو عضو تعیین کرده و فرآیندی برای تعیین عضو سوم نیز پیش‌بینی نکرده‌اند، ترکیب تعیین شده در صورتی مجاز به صدور رأی می‌باشد که رأی خود را به اتفاق آراء صادر کند؛ بنابراین، در فرض سؤال که اشخاص تعیین شده هر یک جداگانه نظری معارض با دیگری اعلام کرده‌اند، نظرات اعلامی عنوان رأی داوران منتخب ندارد و فاقد اعتبار است.

ثانیاً، در فرض سؤال چنانچه مهلت داوری سپری نشده باشد، داوران تعیین شده در صورت حصول اتفاق نظر می‌توانند رأی صادر کنند و در فرض سپری شدن مهلت داوری، رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۳

۷/۱۴۰۲/۱۱۰۴

شماره پرونده: ۱۱۰۴-۸۲-۱۴۰۲ح

استعلام:

به استحضار می‌رساند انستیتو پاستور ایران نهادی دولتی و از توابع وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌باشد و به سبب ارائه خدمات عام‌المنفعه در جهت حفظ سلامت عمومی، برخی افراد خیر با اطمینان خاطر به واسطه شخصیت حقوقی دولتی انستیتو، در ادوار مختلف اموال خود را بویژه در قالب عقد وقف به این انستیتو واگذار کرده و رئیس وقت انستیتو پاستور ایران (به عنوان شخصیت حقوقی دولتی و نه خصوصی یا شخص حقیقی) که از کارکنان دولت می‌باشد و با حکم وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی منصوب می‌شود را به عنوان متولی منصوص موقوفه بدون دخالت سازمان اوقاف تعیین کرده‌اند. رؤسای بعدی انستیتو نیز هر یک به واسطه قائم‌مقامی شخصیت حقوقی دولتی قبلی متولی منصوص محسوب می‌شوند.

توضیح آنکه، رئیس انستیتو پاستور ایران به عنوان شخص حقوقی دولتی و از طرفی همزمان به عنوان متولی ملک موقوفه باید شرعاً و قانوناً حافظ منافع دولت و موقوفه باشد و برای انجام این مسؤولیت گاهی شرایط اقتضا می‌کند دعاوی حقوقی – ملکی در مراجع قضایی مطرح کند؛ این در حالی است که دعاوی طرح شده مربوط به موقوفات از سوی رئیس انستیتو پاستور ایران که همزمان متولی هم می‌باشد، توسط برخی دادگاه‌ها با این ایراد مواجه می‌شود که به موجب ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی: «هر موقوفه‌ای دارای شخصیت حقوقی است که متولی یا سازمان اوقاف نماینده آن به حساب می‌آید.»، لذا طرح دعوا از سوی انستیتو به نمایندگی فرد تعرفه شده در سامانه ثنا فاقد وجاهت قانونی است و باید متولی موقوفه که رئیس انستیتو پاستور ایران است، مستقیماً طرح دعوا کند.

با توجه به این‌که ثبت دادخواست‌ها فقط از طریق سامانه ثنا با شناسه ملی انستیتو صرفاً به نام انستیتو پاستور ایران امکانپذیر است و با عنایت به مقدور نبودن اخذ و تفکیک دو شناسه ملی جهت ثبت دعاوی برای بخش موقوفات و غیر موقوفات به طور مجزا، خواهشمند است در خصوص تفسیر ماده ۳ یادشده با لحاظ استنتاج مراجع قضایی و ارتباط یا عدم ارتباط آن با متولی‌گری دولت و تداخل آن با شخصیت حقوقی عمومی انستیتو و نحوه صحیح طرح دعوا با توجه به ساز و کار سامانه ثنا، جهت حفظ و صیانت از حقوق موقوفات دولت و جلوگیری از سوء استفاده اشخاص ثالث از این خلاء قانونی، اعلام نظر فرمایید.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

پاسخ:

اولاً، وفق ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، هر موقوفه دارای شخصیت حقوقی است و متولی یا سازمان یادشده حسب مورد نماینده آن می‌باشد. ثانیاً، به لحاظ شخصیت حقوقی مستقل موقوفه، این دعاوی اصولاً نباید از جانب انستیتو پاستور مطرح شود و علی‌الاصول باید شناسه کاربری مستقلی برای موقوفه تعریف و طراحی شود و نمی‌توان بر اساس شناسه و حساب کاربری انستیتو طرح دعوا کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۸

۷/۱۴۰۲/۱۱۰۳

شماره پرونده: ۱۱۰۳-۷۶-۱۴۰۲ح

استعلام:

در صورتی‌که در قرارداد فروش مسکن حق هرگونه نقل و انتقال مبیع و واگذاری آن به غیر تا زمان حیات فروشنده از خریدار سلب شود:

۱- آیا چنین شرطی صحیح و قابل اجرا است؟

۲- آیا این شرط انتقالات اجرایی که به اراده مدیون نیست را نیز شامل می‌شود؟

۳- آیا فوت خریدار در وصول محکوم‌به از این مال مؤثر است؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال که شرط عدم فروش مبیع تا زمان حیات بایع شده است، این شرط به معنی شرط عدم تملیک مبیع به خریدار و یا تأخیر در انتقال مبیع به وی نیست و نوعی سلب حق جزئی است که مغایرتی با حکم مقرر در ماده ۹۵۹ قانون مدنی ندارد و صرفاً شرطی خلاف مقتضای اطلاق عقد محسوب می‌شود و رعایت این شرط در نقل و انتقال‌های اختیاری الزامی است.

ثانیاً، در خصوص انتقالات اجرایی به نظر می‌رسد باید بین فروض در دسترس بودن و یا نبودن مال دیگری از محکوم‌علیه (مال مطلق و غیر مقید) تفکیک قائل شد؛ زیرا در فرض نخست با توجه به ملاک ماده ۵۳ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، به سبب مغایرت توقیف و فروش با حق مشروطله، این امر جایز نیست و در فرض دوم به لحاظ تعارض حق مشروطله با حق طلبکار (محکوم‌له) و تقدم حق فرد اخیر، اقدام به توقیف و فروش جایز است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۹

۷/۱۴۰۲/۱۰۸۴

شماره پرونده: ۱۰۸۴-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

۱- در صورت مواجهه با درخواست تجویز مجدد تعقیب موضوع ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری، چنانچه این تقاضا مورد قبول واقع شود، آیا می‌بایست به همان شعبه رسیدگی کننده دادسرا جهت تحقیق ارجاع شود یا منعی برای ارجاع به شعبه دیگر وجود ندارد؟ نسبت تغییر ارجاع شعبه با ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن در این خصوص چیست؟

۲- در مواردی که متقاضی مستند تجویز تعقیب خود را اموری عنوان کرده که مستلزم استعلام از مراجعی مانند پلیس آگاهی، سایر ادارات، نقطه‌زنی خطوط همراه شهود (با فرض عدم منع قانونی) و یا انجام تحقیقاتی می‌باشد، آیا دادستان مجوزی برای اجابت این قبیل امور دارد؟ به عبارت دیگر، آیا تحصیل دلیل از ناحیه دادستان در مرحله بررسی درخواست تجویز مجدد تعقیب، واجد منع قانونی است؟

۳- چنانچه گزارش یا اخباری مبنی بر فعالیت مجرمانه واحدهای تولیدی، خدماتی، کسب و کارهای تجاری به دادستان واصله گردد، در صورت احراز امر مجرمانه با وصف قراین معقول و ادله مثبته و ضرر داشتن آن اعمال مجرمانه به سلامت، اخلال امنیت جامعه یا نظم عمومی، آیا اعمال این ماده (۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری) مستلزم طرح پرونده نزد بازپرس بوده یا دادستان رأساً می‌تواند با استناد به این ماده اقدام نماید؟

۳-۱- آیا گستره این ماده ناظر بر فعالیت مجرمانه یادشده در بستر فضای مجازی و اعمال محدودیت‌ها در آن فضا عندالاقتضاء می‌باشد؟

پاسخ:

۱- با عنایت به ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در صورتی که به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر شود، رسیدگی مجدد به اتهام متهم تنها در صورتی ممکن است که دلیل یا دلایل جدیدی کشف شود. در صورت کشف دلیل جدید، چنانچه پرونده در دادسرا قطعی شده باشد با نظر دادستان برای یکبار متهم تعقیب می‌شود؛ ولی اگر پرونده در دادگاه به مرحله قطعیت رسیده باشد، با نظر دادستان و موافقت دادگاه مجدداً متهم تعقیب می‌گردد و با ارجاع پرونده به بازپرس یا دادیار (اعم از این‌که شعبه قبلی یا شعبه دیگری باشد)، مشارالیه مکلف به رسیدگی بوده و از موارد رد نیست؛ زیرا آنچه را که بازپرس یا دادیار رسیدگی می‌کند، دلیل یا دلایل

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

جدیدی است که قبلا به آن رسیدگی نکرده تا از موارد سبق اظهار نظر بوده و بازپرس یا دادیار بتواند به استناد ماده ۴۲۴ قانون یادشده ناظر به بند «ت» ماده ۴۲۱ این قانون از رسیدگی امتناع کند؛ بلکه دلیل جدیدی است که بازپرس یا دادیار برای اولین بار به آن رسیدگی می‌کند. در واقع این رسیدگی، ادامه رسیدگی قبلی بوده و چون حکم مقرر در ماده ۲۷۸ پیش‌گفته حکمی استثنایی است، رسیدگی قبلی بازپرس یا دادیار از موارد رد دادرس نیست و موضوع از شمول مقررات تبصره ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری نیز خارج است.

۲- مصونیت متهم از تعقیب مجدد به عنوان یک قاعده آمره پذیرفته شده است و استثنای آن کشف دلایل جدید است؛ اما منع مذکور تنها ناظر به تعقیب متهم است و شامل مواردی نظیر استماع اظهارات شاکی و جمع‌آوری ادله از جمله استعلام وجود یا عدم وجود دلایلی بر اثبات وقوع بزه از مراجع ذی‌ربط نمی‌گردد که در واقع این اقدامات ملازمه با کشف دلایل جدید دارد و به معنی تعقیب مجدد متهم نیست و منظور از تعقیب مجدد متهم که مورد نظر قانونگذار با وجود شرایط قانونی (یعنی کشف دلایل جدید و درخواست دادستان و تجویز دادگاه) قرار گرفته است، این است که مراجع قضایی نمی‌توانند نسبت به احضار، جلب، توقیف، صدور قرار تأمین، استنطاق و محاکمه وی و نظایر آنها اقدام نمایند؛ بنابراین در فرض استعلام با لحاظ ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در غیر موارد یادشده مقام قضایی ذیربط با ارجاع دادستان و بدون نیاز به کسب اجازه دادگاه برای تعقیب مجدد متهم، نسبت به جمع‌آوری ادله اقدام می‌کند و سپس در صورتی که دادستان دلایل جدید را برای تعقیب مجدد متهم کافی دانست، تجویز تعقیب مجدد را از دادگاه درخواست می‌کند. در غیر این صورت چون تعقیبی صورت نپذیرفته است، صدور قرار منع تعقیب منتفی بوده و دادستان باید دستور بایگانی نمودن پرونده را صادر نماید. شایسته ذکر است درخواست تعقیب مجدد متهم به معنای تقدیم شکوائیه جدید نیست.

۳-در خصوص اختیار پلمپ محلی که از سوی ضابطان به عنوان محل فعالیت‌های مجرمانه گزارش شده است، هرگاه دستور مقام دادسرا اعم از دادستان یا بازپرس برای پلمپ این مکان در راستای تعقیب انجام گرفته در پرونده کیفری باشد که با رعایت شرایط مندرج در مواد ۹۲ و ۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ این امر مجاز است؛ اما اگر دادستان بخواهد بدون تشکیل پرونده کیفری رأساً به پلمپ مکانی اقدام نماید، در مجموع مقررات قانونی کشور برای دادستان چنین اختیاری پیش‌بینی نشده است. استناد به اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی و یا استفاده از وحدت ملاک برخی از مواد دیگر نیز فاقد توجیه حقوقی است؛ زیرا ایجاد محدودیت در حقوق و آزادی‌های مشروع افراد باید به حکم صریح قانون باشد و قابل اعتراض بودن تصمیم بازپرس در محدوده ماده ۱۱۴

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

قانون یادشده که با اطلاع دادستان نیز صادر شده است، نشان‌دهنده توجه قانونگذار به حفظ حقوق و آزادی‌های مشروع افراد جامعه است.

۱-۳- با توجه به حکم ماده ۶۸۷ قانون آیین دادرسی کیفری، در صورتی که ادامه فعالیت‌هایی نظیر فعالیت خدماتی یا تجاری و ... در فضای مجازی متضمن ارتکاب اعمال مجرمانه‌ای باشد که مضر به سلامت، امنیت یا نظم عمومی جامعه باشد، با رعایت شرایط مقرر در ماده ۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری می‌توان از ادامه فعالیت مذکور جلوگیری کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۰۷۱

شماره پرونده: ۱۰۷۱-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

رأی صادره مبنی بر الزام به حضور در یکی از دفاتر اسناد رسمی و انتقال سند به نام خواهان در سال ۱۳۳۷ صادر؛ اما تا سال ۱۳۹۸ اجراییه صادر نشده است، با توجه به شمول مرور زمان و قانون حاکم در زمان صدور، آیا رأی صادره قابلیت اجرا دارد؟

پاسخ:

به استثنای مواردی که به موجب قانون برای اجرای احکام مراجع قضایی مهلت تعیین شده است؛ مانند احکام تخلیه موضوع قانون روابط موجر یا مستأجر مصوب ۱۳۵۶ یا قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، در دیگر موارد چنانچه زمینه اجرای حکم از بین نرفته یا مانع قانونی برای اجرای آن وجود نداشته باشد، مشمول مرور زمان نشده و با درخواست محکوم‌له قابل اجراست؛ بنابراین با فرض احراز اصالت رأی و مسلم‌الصدور بودن آن، صرف سپری شدن مدت طولانی از تاریخ صدور رأی مانع از درخواست اجرای آن نمی‌باشد و در هر صورت، احراز فراهم بودن مقدمات اجرا بر عهده مرجع مجری حکم است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۲/۱۰۶۱

شماره پرونده: ۱۰۶۱-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

به موجب ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ «انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیله مدیون با انگیزه فرار از دین به نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی معادل نصف محکوم‌به یا هر دو مجازات می‌شود و در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد در حکم شریک جرم است. در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم‌به از محل آن استیفا خواهد شد». با توجه به تکلیف قسمت اخیر این ماده در خصوص اخذ عین، مثل و یا قیمت مال به عنوان جریمه از منتقل‌الیه (شریک جرم) و استیفای محکوم‌به از محل آن و نیز با توجه به سابقه نظریه مشورتی آن اداره کل به شماره ۷/۹۴/۳۵۶۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۲۶، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- اخذ عین، مثل و یا قیمت مال از منتقل‌الیه در صلاحیت کدام واحد اجرایی است؟ واحد اجرای احکام کیفری که حکم کیفری موضوع ماده ۲۱ قانون را اجرا می‌کند یا واحد اجرای احکام مدنی که حکم محکومیت مالی بین محکوم‌علیه و محکوم‌له را اجرا می‌کند؟

۲- چنانچه موضوع در صلاحیت واحد اجرای احکام مدنی باشد، آیا در اجرای قسمت اخیر ماده ۲۱ یادشده، می‌توان ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و ضمانت اجرای حبس را نسبت به منتقل‌الیه شریک جرم اعمال کرد؟

پاسخ:

۱- در خصوص بزه موضوع ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، قانونگذار انتقال مال به دیگری به انگیزه فرار از ادای دین را مشروط به شرایط مذکور در این ماده، جرم و مستوجب حبس تعزیری یا جزای نقدی دانسته است؛ بنابراین، با توجه به عمومات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رسیدگی به این بزه و صدور حکم به مجازات کیفری برای مرتکب؛ اعم از انتقال‌دهنده یا انتقال‌گیرنده، در صلاحیت دادگاه کیفری صالح است؛ اما ذیل این ماده که مقرر می‌دارد «در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم‌به از محل آن استیفاء خواهد شد»، ناظر بر مسؤولیت

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

انتقال گیرنده است و به صرف محکومیت قطعی کیفری وی، اجرای احکام مدنی مربوط مجاز خواهد بود برابر ذیل ماده ۲۱ فوق‌الاشعار اقدام کند و نیاز به تصریح این امر ضمن حکم کیفری نیست؛ زیرا این مسؤولیت، به حکم قانون است و در متن ماده یادشده نیز صدور حکم راجع به آن تصریح نشده است؛ ضمن اینکه، عبارت «به عنوان جریمه» صرفاً در مقام بیان مبنای حکم قانون درباره مسؤولیت انتقال‌گیرنده است.

۲- در فرض سؤال در خصوص اخذ عین یا بدل آن از منتقل‌الیه به عنوان جریمه و استیفای محکوم‌به از محل آن، اعمال مقررات ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ مبنی بر بازداشت و حبس منتقل‌الیه منتفی است؛ زیرا اولاً، مقررات مواد ۱، ۲ و ۳ قانون یادشده ناظر بر مواردی است که محکوم‌علیه به رد عین مال یا مثل یا قیمت آن محکوم می‌شود و در فرض سؤال، وصول محکوم‌به از منتقل‌الیه به حکم قانون است و نه حکم دادگاه.

ثانیاً، منتقل‌الیه محکوم‌علیه نیست؛ بلکه مطابق قانون (ماده یک قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴)، محکوم‌به از اموال وی وصول می‌شود؛ بنابراین، موجبی برای اعمال ماده ۳ یادشده نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۲/۱۰۴۹

شماره پرونده: ۱۰۴۹-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

با توجه به مباحث مطروحه توسط معاون حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری در خصوص جراحات حاصل از اصابت گلوله‌های ساچمه به اندام و نحوه تطبیق آنها با قانون مجازات اسلامی که گاه بر اساس معاینه مصدوم، بالغ بر ده‌ها جرح نافذه در نظر گرفته شده و متضمن پرداخت خسارتی معادل حداقل چند میلیارد تومان می‌شود و این در حالی است که نظر دفتر مطالعات فقهی این سازمان آن است که شرط اطلاق جرح نافذه، بیشتر بودن عمق آن از حد جرح موضحه است و با توجه به این‌که متن صریح قانون در ماده ۷۱۳ چنین عمقی را برای جرح نافذه به ذهن متبادر نمی‌کند، خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر نمایید.

پاسخ:

۱- به صراحت ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، «نافذه» جراحتی است که با فرورفتن وسیله‌ای مانند نیزه یا گلوله در دست یا پا ایجاد می‌شود ... . با عنایت به کلمه یا واژه «مانند» در این ماده نوع وسیله جارحه در تحقق جراحت نافذه موضوعیت ندارد؛ لذا در اثر اصابت ساچمه شلیک شده از تفنگ ساچمه‌زن هر یک از ساچمه‌ها که در دست یا پا فرو رود طبق ماده پیش‌گفته جراحت نافذه را به وجود می‌آورد؛ به عبارت دیگر «ساچمه» نیز می‌تواند یکی از مصادیق «وسیله» موضوع ماده پیش‌گفته باشد و این به منزله تلقی کردن ساچمه به‌عنوان نیزه یا گلوله نیست.

۲- جراحات ناشی از «ساچمه» در بدن بسته به عمق آن و محل اصابت ممکن است منطبق به یکی از عناوین جائفه، نافذه، حارصه، دامیه، متلاحمه، سمحاق، موضحه، هاشمه یا منقله باشد. تشخیص نوع هر جراحت باید براساس تعریفی باشد که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ذکر شده است که در هر پرونده تشخیص نوع هر جراحت پس از وصول گزارش پزشکی قانونی که در آن مشخصات کامل صدمات، نوع و تعداد صدمات محل و ابعاد و در صورت لزوم عمق صدمات بایستی ذکر شود، با قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده است و در صدق عنوان «نافذه» به جراحت حاصله در دست یا پا، نفوذ عرفی آلت جارحه در گوشت به «مقدار قابل ملاحظه» و به میزانی که عرفاً نفوذ نامیده شود، کافی است و در موارد شک حکم نافذه جاری نمی‌شود. با توجه به آنچه بیان شد، در خصوص جراحات ناشی از برخورد ساچمه، با توجه به عمق جراحات، اگر ساچمه اندکی وارد گوشت شده و همراه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

با جریان کم یا زیاد خون باشد، «دامیه» و اگر موجب بریدگی عمیق گوشت شود؛ ولی به پوست نازک روی استخوان نرسد «متلاحمه» خواهد بود؛ بنابراین صرف فرورفتن ساچمه در دست یا پا باعث تحقق عنوان «نافذه» نیست؛ چه آنکه جراحت نافذه با توجه به میزان دیه متعلقه (یک دهم دیه کامل) و در مقام مقایسه با دیه جراحات دیگر، باید عمیق‌تر از جراحت موضحه باشد؛ به عبارت دیگر، هرچند با ایجاد جراحت در دست یا پا، دامیه، متلاحمه و ... محقق می‌شود؛ اما تا جراحت عمیقاً در گوشت ایجاد نشده باشد نافذه صدق نمی‌کند.

۳- چنانچه در اثر اصابت ساچمه ناشی از شلیک تفنگ ساچمه‌زن جراحت‌های متعددی ایجاد شود، هر یک از ساچمه ها که در دست یا پا فرو رفته باشد طبق تعریف مذکور در ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جراحت حاصله جراحت نافذه می‌باشد و در صورت تعدد جراحت نافذه چنانچه این جراحت‌ها متصل به هم یا به گونه‌ای نزدیک به هم باشد که عرفاً یک آسیب محسوب شود مطابق ماده ۵۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در صورت وجود مجموع شرایط چهارگانه ذیل این ماده، دیه آسیب‌های متعدد تداخل می‌کند و تنها دیه یک آسیب ثابت می‌شود؛ در غیر این صورت مشمول ذیل ماده ۵۴۱ قانون یادشده بوده و هر جراحت نافذه دیه جداگانه خواهد داشت؛ حتی اگر مجموع میزان دیه تعیین شده برای جراحت‌های متعدد نافذه بیش از دیه همان عضو (دست یا پا) باشد؛ بویژه اینکه در ماده ۵۳۸ قانون مزبور به اصل «تعدد دیات و عدم تداخل آن» در تعدد جنایات اشاره شده است و در قسمت آخر ماده ۵۴۱ این قانون نیز تصریح شده اگر در اثر یک ضربه یا هر رفتار دیگر آسیب‌های متعددی در دو یا چند محل جداگانه از یک عضو به وجود آید، هر آسیب دیه جداگانه دارد و با توجه به صراحت رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۰ در مواردی که مرتکب صدمه عمدی مادون قتل شناسایی نشده باشد، پرداخت دیه به عهده بیت‌المال است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۸

۷/۱۴۰۲/۱۰۳۵

شماره پرونده: ۱۰۳۵-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ ک

استعلام:

در خصوص جرایم موضوع قانون قاچاق کالا و ارز با توجه به بند «ج» ماده ۴۷ ناظر به تبصره ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی و ماده ۷۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با اصلاحات بعدی، مجازات جرایم مربوط به قاچاق کالا و ارز قابل تعلیق و تعویق نمی‌باشد که مطابق ماده ۷۱ قانون قاچاق کالا و ارز مجازات حبس و شلاق قابل تخفیف می باشد. حال سؤال این است که در مرحله تجدیدنظر و در راستای ماده ۴۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری، آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند نسبت به جزای نقدی محکوم‌علیه و یا نسبت به ضبط خودرو تخفیف دهد؟ در کل آیا در مرحله تجدیدنظر دادگاه می‌تواند در این جرایم از ارفاقات قانونی و در راستای کمک به محکوم‌علیه استفاده نماید؟

پاسخ:

الف) طبق صدر ماده ۷۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی «جزای نقدی مقرر در این قانون از سوی مرجع رسیدگی‌کننده قابل تعلیق و تخفیف نیست ...» با عنایت به اطلاق عبارت «مرجع رسیدگی‌کننده» در این ماده، ممنوعیت تعلیق و تخفیف جزای نقدی موضوع ماده پیش‌گفته صرفاً اختصاص به مرحله نخستین ندارد؛ بلکه شامل مرحله رسیدگی تجدید نظر نیز می‌شود؛ بنابراین دادگاه تجدید نظر نیز طبق همین ماده (حتی در راستای ماده ۴۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری که در استعلام به آن اشاره شده است) نمی‌تواند جزای نقدی مقرر در قانون یادشده را تعلیق کرده یا تخفیف دهد. لازم به ذکر است که قانون قاچاق کالا و ارز قانون خاص است و در هر مورد که حکم خاصی در این قانون با مقررات قانون عام (مانند قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲) در تعارض باشد، باید مطابق حکم مقرر در قانون خاص عمل نمود.

ب) برابر تبصره ۵ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ «ضبط اشیاء و اموالی که در ارتکاب جرم به کار رفته یا مقصود از آن به کارگیری در ارتکاب جرم بوده است، از شمول این ماده و بند «ب» ماده ۲۰ خارج و در مورد آن‌ها برابر ماده ۲۱۵ این قانون عمل خواهد شد.» در ماده ۳۷ قانون یادشده برخلاف «مصادره اموال» امکان تخفیف در ضبط اموال پیش‌بینی نشده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۲/۱۰۲۹

شماره پرونده: ۱۰۲۹-۲۶-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با توجه به این‌که با تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ و بویژه ماده ۳۳ آن قانون متضمن پذیرش دعوای اعسار از پرداخت محکوم‌به از طرف کسبه جزء نسخ شده است و از آنجا که ماده ۵۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ دادخواست اعسار کسبه جزء از پرداخت هزینه دادرسی را به رسمیت شناخته است و با عنایت به ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ که در خصوص عدم پذیرش دادخواست اعسار از پرداخت محکوم‌به از کسبه جزء حکمی ندارد، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا کسبه جزء در صورت ناتوانی از پرداخت محکوم‌به باید دعوای اعسار را مطرح کنند یا دعوای ورشکستگی؟

پاسخ:

با توجه به حکم مقرر در ماده ۱۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ که کسبه جزء را از داشتن دفاتر تجاری معاف کرده است و با لحاظ ماده ۴۱۳ این قانون که تاجر را در زمان دادخواست ورشکستگی ملزم به تقدیم این دفاتر دانسته است و نیز با عنایت به عدم شمول مقررات حاکم بر ورشکستگی به تقصیر در خصوص کسبه جزء که اساساً تکلیفی به داشتن دفاتر تجاری ندارند و همچنین با لحاظ سابقه تقنینی موضوع مبنی بر پیش‌بینی اعسار از پرداخت محکوم‌به برای کسبه جزء، وفق ماده ۳۳ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قانونگذار وضعیت کسبه جزء را متفاوت از دیگر تجار دانسته است و نسخ قانون اعسار نیز موجب نمی‌شود وضعیت کسبه جزء به گونه‌ای تغییر یابد که دعوای ورشکستگی از آنان قابل استماع باشد. حکم مقرر در ماده ۵۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مبنی بر امکان طرح دعوای اعسار از هزینه دادرسی و نیز ماده ۵۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر قابلیت استماع دعوای اعسار از سوی کسبه جزء در خصوص جزای نقدی، مؤید این دیدگاه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۰۲۸

شماره پرونده: ۱۰۲۸-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

خواهان در دعوای مطالبه وجه، در بیان خواسته خود مدعی است که وجه مذکور را به خوانده قرض داده است و وی مکلف بوده ظرف مدت معینی آن را مسترد کند. با توجه اماره مدیونیت و نیز اصل عدم تبرع مندرج در ماده ۲۶۵ قانون مدنی و با لحاظ آنکه وفق ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ذکر جهات و اسبابی که خواهان بر مبنای آن خود را مستحق مطالبه می‌داند در دادخواست تقدیمی ضرورت دارد؛ آیا در فرض سؤال خواهان باید علاوه بر خواسته مطالبه وجه، اثبات رابطه حقوقی از نوع قرض را نیز به عنوان خواسته خود قرار دهد؟ آیا دادگاه بدوی می‌تواند با این استدلال که مطالبه وجه فرع بر اثبات قرض است، قرار عدم استماع دعوا صادر کند؟

پاسخ:

اولاً، با عنایت به بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ هر دعوایی نیازمند سبب موجهه است و در مواردی که عمل یا واقعه حقوقی سبب دعوای طرح شده است، برای اثبات این سبب، طرح دعوای جداگانه و یا طرح آن به عنوان خواسته مستقل، ضرورتی ندارد و دادگاه با توجه به موضوع خواسته و اسباب موجهه مذکور در دادخواست، رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌کند.

ثانیاً، گرچه ماده ۲۶۵ قانون مدنی متخذ از ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی فرانسه است؛ اما قسمت اول آن با تغییر عبارتی آورده شده و این تغییر باعث شده است که این ماده فقط دلالت بر این امر نماید که دادن مال به دیگری ظهور در عدم تبرع دارد؛ نه اینکه اماره مدیونیت باشد و قسمت دوم ماده نیز ناظر به مقام ثبوت است و نه اثبات؛ بنابراین و با توجه به اینکه وضع اماره قانونی نیازمند تصریح مقنن است، در دعوای استرداد مال، نمی‌توان با صرف استناد به ماده یادشده حکم به رد دعوای خواهان صادر کرد؛ بلکه باید با توجه به نوع دعوا و سبب مطرح شده از سوی خواهان و دفاعیات خوانده و ادله ابرازی از سوی ایشان و یا اصول عملیه به موضوع رسیدگی و حکم مقتضی صادر کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۲/۱۰۲۰

شماره پرونده: ۱۰۲۰-۵۳-۱۴۰۲ک

استعلام:

نظر به ابهام به وجود آمده در خصوص اخذ نظر بانک مرکزی در رابطه با میزان و ارزش ارز قاچاق و با توجه به ماده ۴۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اصلاحی ۱۴۰۰ در پرونده‌هایی که ارزی کشف نشده و صرفاً ادله الکترونیکی دال بر خرید و فروش غیر مجاز ارز وجود دارد و اسناد مالی و حسابداری نیز در این خصوص کشف شده است، آیا امکان ارجاع به کارشناس رسمی دادگستری در خصوص اعلام میزان ریالی ارز قاچاق شده وجود دارد؟

پاسخ:

حکم مقرر در تبصره ۳ ماده ۴۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اصلاحی ۱۴۰۰ در مورد ممنوعیت ارجاع موضوع به کارشناس رسمی دادگستری با لحاظ متن ماده ۴۷ یادشده، ناظر به تعیین «ارزش کالا یا ارز مکشوفه» است و در فرض استعلام که ارزی کشف نشده است، چنانچه دلایل و قرائنی مانند ادله الکترونیکی مبنی بر خرید و فروش غیرمجاز ارز وجود داشته باشد و کشف حقیقیت نیز مستلزم ارجاع به کارشناس رسمی دادگستری باشد، بازپرس با لحاظ ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری برای تشخیص «میزان ارز»، مراتب را به کارشناس ارجاع می‌کند و این امر با استعلام «ارزش ریالی ارز» از بانک مرکزی که قابل ارجاع به کارشناس نیست، متفاوت است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۹

۷/۱۴۰۲/۹۵۸

شماره پرونده: ۹۵۸-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

اولاً، آیا طرح خواسته‌ای مانند صدور حکم به اعلام بطلان معامله و ابطال مبایعه‌نامه راجع به پلاک ثبتی معین و دیگر اراضی فروشنده به صورت کلی با جهات متعدد مانند صوری بودن معامله، مجهول بودن ثمن، کلی بودن مبیع در اموال قیمی و یا دیگر جهات مسموع است؟ بدین توضیح که، دادگاه ابتدا بر اساس جهت اول ادعایی به موضوع دعوا رسیدگی کند و چنانچه دلایل راجع به آن برای اثبات خواسته کافی نباشد، به جهت ادعایی دوم رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند و یا آنکه درج جهات متعدد ممنوع بوده و هر خواسته صرفاً با یک جهت قابل طرح است؟

ثانیاً، چنانچه طرح خواسته با جهات متعدد که منافاتی با یکدیگر ندارند، از حیث موازین قانونی صحیح نباشد، دادگاه چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟ آیا باید اخطار رفع نقص صادر و تعیین جهت واحد از سوی خواهان را خواستار شود و یا آنکه باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند؟

پاسخ:

در فرض سؤال که خواهان خواسته خود را صدور حکم بر بطلان معامله راجع به پلاک ثبتی معین و دیگر اراضی فروشنده با جهاتی مانند صوری بودن معامله، مجهول بودن ثمن و یا کلی بودن مبیع اعلام کرده است، چنانچه دادگاه احراز کند ذکر اسباب متعدد به لحاظ تردید خواهان می‌باشد، به دلیل جازم نبودن وی دعوا قابل استماع نیست؛ اما در صورتی که ذکر اسباب متعدد از تردید خواهان حکایت نداشته باشد، دعوا قابل استماع است. شایسته ذکر است در فرض سؤال ممکن است ذکر اسباب و جهات متعدد در راستای تقویت جهت اصلی باشد؛ به عنوان مثال، خواهان به علت صوری بودن معامله ابطال آن را درخواست کند و در راستای تقویت این ادعا به مجهول بودن ثمن یا کلی بودن مبیع و دیگر اسباب مطرح شده نیز استناد کند. بدیهی است دادگاه باید در چنین فرضی در رأی خود تصریح کند که کدام یک از اسباب مطرح شده در دادخواست را احراز و بر آن اساس بطلان معامله را پذیرفته است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۹

۷/۱۴۰۲/۸۶۴

شماره پرونده: ۸۶۴-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

در موردی که محکومیت خواندگان بدوی در برابر خواهان بالمناصفه بوده و سپس یکی از محکوم‌علیهم، دادخواست تجدیدنظرخواهی خود را صرفاً به طرفیت محکوم‌له (خواهان بدوی) تقدیم کند و مفاد این دادخواست عدم توجه دعوای بدوی به وی و تعلق کل محکومیت به ذمه خوانده دیگر باشد، آیا مرجع تجدیدنظر حق رسیدگی ماهوی به تجدیدنظرخواهی را دارد و یا آنکه در فرض صدق ادعای تجدیدنظرخواه این امر سبب نقض رأی بدوی نسبت به وی و محکومیت خوانده دیگر به کل محکوم‌به خواهد شد، باید محکوم‌علیه دیگر نیز طرف دعوای تجدیدنظرخواهی قرار گیرد و به سبب عدم رعایت این امر باید قرار عدم استماع دعوای تجدیدنظرخواهی صادر شود؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال یکی از محکوم‌علیهم که بالمناصفه به پرداخت محکوم‌به محکوم شده است، نمی‌تواند محکوم‌علیه دیگر را طرف دعوا قرار دهد؛ وی همچنین نمی‌تواند نسبت به بخشی از محکومیت موضوع رأی که اساساً به ضرر وی نیست، اعتراض کند؛ بنابراین تعلق تمامی محکومیت به ذمه خوانده دیگر، آنگونه که در استعلام آمده است، نمی‌تواند موضوع خواسته تجدیدنظرخواه باشد.

ثانیاً، دادگاه تجدیدنظر نیز نمی‌تواند فراتر از خواسته تجدیدنظرخواه را مورد رسیدگی و لحوق حکم قرار دهد؛ بنابراین در فرض سؤال، صدور حکم بر محکومیت خوانده دیگر نسبت به پرداخت تمامی خواسته خواهان بدوی در مرحله تجدیدنظر منتفی است و خواهان مرحله نخستین برای مطالبه مابقی خواسته خود ناگزیر از طرح دعوای مجدد به طرفیت خوانده‌ای است که در دادرسی موضوع استعلام به پرداخت نیمی از خواسته محکوم شده است.

ثالثاً، خوانده اخیرالذکر می‌تواند با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۸۳۱ مورخ ۱۴۰۲/۳/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به عنوان ثالث نسبت به حکم صادره در دادگاه تجدیدنظر اعتراض ثالث حکمی نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۱

۷/۱۴۰۲/۸۶۲

شماره پرونده: ۸۶۲-۱۱۵-۱۴۰۲ح

استعلام:

با توجه به حکم مقرر در در ماده ۲۰۴ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ مبنی بر اینکه دادگاه ضمن صدور حکم انحلال شرکت، مدیر تصفیه را تعیین خواهد کرد، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا تعیین مدیر تصفیه، بخشی از منطوق و مدلول حکم دادگاه است؛ آیا این بخش از حکم دادگاه قابل اعتراض توسط مدیر تصفیه است و یا آنکه تعیین مدیر تصفیه تصمیم صرف قضایی است و حکم محسوب نمی‌شود؟

۲- چنانچه تعیین مدیر تصفیه، بخشی از منطوق و مدلول حکم دادگاه فرض شود، تا زمانی که حکم دادگاه توسط مرجع صالح نقض نشده است، آیا مدیر تصفیه می‌تواند از حکم دادگاه تبعیت نکند و از انجام امر تصفیه شرکت امتناع کند؟

۳- آیا دادگاه می‌تواند اداره تصفیه امور ورشکستگی را به عنوان مدیر تصفیه تعیین کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- به موجب قسمت اخیر ماده ۲۰۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، در مواردی که انحلال شرکت به موجب حکم دادگاه صورت می گیرد، دادگاه ضمن صدور حکم انحلال شرکت، مدیر تصفیه را تعیین خواهد کرد. وفق مواد ۲۱۵ و ۲۱۶ لایحه قانونی یادشده، عزل و یا تمدید مدت مأموریت مدیر تصفیه با دادگاهی است که آنان را تعیین و انتخاب کرده است؛ بنابراین، تعیین مدیر تصفیه مستقل از صدور حکم انحلال است و بخشی از حکم نبوده و واجد اعتبار امر مختوم نمی‌باشد و صرفاً تصمیمی قضایی است.

۳- از مواد ۱ و ۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸ چنین مستفاد است که امر تصفیه ورشکسته بر عهده اداره تصفیه امور ورشکستگی است؛ بنابراین دادگاه نمی تواند این اداره را متولی امر تصفیه شرکت تجاری منحله به غیر ورشکستگی قرار دهد؛ مگر آنکه دادگاه مدیر تصفیه را تعیین کرده باشد؛ اما وی حاضر به قبول سمت نباشد که در این صورت وفق ماده ۲۷۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، دادگاه امر تصفیه را به اداره تصفیه امور ورشکستگی ارجاع می‌دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۲/۸۰۳

شماره پرونده: ۸۰۳-۲۱۰-۱۴۰۲ک

استعلام:

فرد نظامی به دلیل ارتکاب جرم مستوجب حد، از ناحیه دادگاه کیفری یک به شلاق حدی محکوم و رأی صادره اجرا و سازمان نیروهای مسلح به تبع رأی صادره و بر اساس ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، محکوم‌علیه را از سازمان نیروهای مسلح اخراج نموده است و مطابق تبصره یک ماده فوق‌الذکر، دادگاه صادرکننده حکم می‌تواند تحت شرایطی، اجرای اثر تبعی را معلق نماید؛ لذا خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا بعد از اجرای مجازات تبعی، امکان تعلیق آن وجود دارد؟ به عبارت دیگر این‌که در تبصره فوق‌الاشاره ذکر شده «دادگاه می‌تواند با ذکر دلایل و تصریح در متن حکم، اجرای مجازات تبعی را معلق نماید» آیا مراد قانون‌گذار این است که دادگاه تنها در زمان صدور حکم می‌تواند مجازات تبعی را تعلیق نماید یا این‌که بعد از صدور حکم نیز امکان تعلیق مجازات تبعی و جود دارد؟

۲- مراد از دادگاه در تبصره مذکور، دادگاه نظامی است یا شامل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز می‌شود؟

۳- مراد از دادستان در متن تبصره، دادستان نظامی است یا شامل دادستان عمومی و انقلاب نیز می‌شود؟

پاسخ:

۱- مستفاد از ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و تبصره یک آن مصوب ۱۳۸۲ و لحاظ مقررات مواد ۲۵، ۴۶ و ۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ این است که اصولاً مجازات تبعی بعد از اجرای حکم قطعی اعمال می شود و در فرض سؤال نیز با توجه به فرآیند اجرای حکم محکومیت که مستلزم ارسال پرونده به اجرای احکام و ابلاغ مراتب به یگان خدمتی محکوم‌علیه است، اعمال تبصره یک ماده ۱۲ قانون پیش‌گفته به منظور تعلیق اجرای مجازات تبعی (اخراج) منطقاً مستلزم اطلاع دادستان و یگان خدمتی محکوم‌علیه از مفاد حکم محکومیت است؛ بنابراین مادام که محکوم‌علیه با صدور حکم کارگزینی از سوی یگان خدمتی از خدمت اخراج نشده باشد، دادگاه صادرکننده حکم قطعی می تواند با تقاضای دادستان یا فرمانده مربوط واحراز شرایط مقرر، اجرای مجازات اخراج از خدمت را تعلیق نماید.

۲- صرف محکومیت قطعی کارکنان نیروهای مسلح در جرایم عمدی به مجازات‌های مندرج در ذیل ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، موجب اخراج وی از خدمت از تاریخ قطعیت حکم خواهد بود؛

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

صرفنظر از اینکه حکم قطعی توسط کدامیک از دادگاه‌های کیفری احصاءشده در ماده ۲۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صادر شده است؛ به عبارت دیگر منظور از دادگاه‌ها در ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، دادگاه‌های نظامی و غیر آن را که حکم قطعی محکومیت فرد نظامی را به مجازات‌های مندرج در ذیل ماده پیش‌گفته صادر نماید، شامل می‌شود.

۳- منظور از دادستان در تبصره یک ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ دادستان دادسرایی است که در معیت دادگاه رسیدگی‌کننده به جرم فرد نظامی، انجام وظیفه می‌کند که حسب مورد می‌تواند دادستان نظامی یا دادستان عمومی و انقلاب باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۴/۱۳

۷/۱۴۰۲/۷۶۰

شماره پرونده: ۷۶۰-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

۱- در جرم زنا، زانی بالای هجده سال و دارای شرایط احصان و زانیه بالغ زیر هجده سال است. با نگاه مستقل به هر یک، رسیدگی به اتهام زانی در صلاحیت دادگاه کیفری یک و رسیدگی به اتهام زانیه در صلاحیت دادگاه ویژه اطفال و نوجوانان است؛ اما با لحاظ جلوگیری از صدور آرای متعارض، کدام مرجع صلاحیت رسیدگی به اتهام این دو شخص را دارد؟

۲- همانگونه که مستحضرید، تبصره ماده ۳۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری به صورت مطلق اعلام می‌کند «در جرایمی که تحقق آن منوط به فعل دو یا چند نفر است، در صورتی که رسیدگی به اتهام یکی از متهمان در صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان باشد، رسیدگی به اتهام کلیه متهمان در دادگاه اطفال و نوجوانان به عمل می‌آید ...»؛ اما آیا دادگاه اطفال که با یک قاضی تشکیل و اداره می‌شود، می‌تواند به مجازات سالب حیات حکم دهد؟

۳- در موردی که زانیه طفل (نابالغ) و زانی بالای هجده سال و دارای شرایط احصان باشد، مرجع صالح کدام است؟

۴- مطابق تبصره ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری، هرگاه دو یا چند نفر متهم به مشارکت یا معاونت در ارتکاب جرم باشند و یکی از آنان جزء مقامات مذکور در مواد ۳۰۷ و ۳۰۸ این قانون باشد، به اتهام همه آنان، حسب مورد، در دادگاه‌های کیفری تهران و یا مراکز استان رسیدگی می‌شود. حال در بزه رشا و ارتشاء که در آن مرتشی یکی از مقامات مذکور در ماده ۳۰۷ است، رسیدگی به اتهام راشی و مرتشی که فعل آنان منطبق بر مشارکت یا معاونت در ارتکاب بزه قرار نمی‌گیرد، در صلاحیت کدام مرجع است؟

۵- به طور کلی، مرجع صالح در رسیدگی به جرائمی همانند زنا، رشا و ارتشاء، ربا یا خرید و فروش مواد مخدر، در جایی که مرتکبین بزه از قواعد صلاحیت متفاوت تبعیت می‌کنند، چگونه تعیین می‌شود؟ آیا الزاماً و تحت هر شرایطی به اتهام همه اشخاص دخیل در ارتکاب این‌گونه جرایم، باید به صورت توأمان و یکجا در یک مرجع قضایی رسیدگی شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۴۹ مورخ ۱۳۶۹/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، جرمی که تحقق آن منوط به فعل دو نفر باشد جرم واحد است و چنانچه رسیدگی به اتهام یکی از متهمان در صلاحیت

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

دادگاه کیفری یک باشد رسیدگی به اتهام متهم دیگر نیز بالملازمه در صلاحیت این دادگاه است. همچنین به موجب تبصره ماده ۳۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری «در جرایمی که تحقق آن منوط به فعل دو یا چند نفر است، در صورتی که رسیدگی به اتهام یکی از متهمان در صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان باشد، رسیدگی به کلیه متهمان در دادگاه اطفال و نوجوانان به عمل می‌آید. در این صورت اصول حاکم بر رسیدگی به جرایم اشخاص بالاتر از هجده سال تابع قواعد عمومی است.» از طرفی، دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان نیز نوعی دادگاه افتراقی برای رسیدگی به اتهام این افراد است؛ بنابراین رسیدگی به جرم موضوع سؤال، در صلاحیت دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان است.

۳- نظر به اینکه به موجب ماده ۱۴۶ قانون مجازات اسلامی افراد نابالغ مسؤولیت کیفری ندارند و از طرفی به موجب تبصره ماده ۲۲۴ این قانون زنای با دختر نابالغ در حکم زنای به عنف است، بنابراین رسیدگی به اتهام شخص بزرگسال در صلاحیت دادگاه کیفری یک است.

۴- در جرائمی مانند رشا و ارتشاء که از «جرائم مرتبط» می‌باشند، صرف‌نظر از آن‌که عناوین شرکت یا معاونت در جرم نسبت به آن‌ها صادق باشد و یا دارای مجازات مستقلی باشند؛ چنانچه یکی از متهمان از مقامات مذکور در مواد ۳۰۷ یا ۳۰۸ قانون پیش‌گفته باشد بر اساس قواعد کلی مربوط به لزوم وحدت مرجع رسیدگی در جرم مشترک و احتراز از صدور احکام متباین در امر واحد و با استفاده از ماده ۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و بر اساس هدف مقنن از وضع ماده ۳۱۱ و ملاک تبصره ماده ۳۱۲ قانون پیش‌گفته، رسیدگی به اتهامات سایر متهمان مطابق تبصره ماده ۳۱۱ قانون یادشده حسب مورد در دادگاه‌های کیفری تهران یا مرکز استان انجام خواهد شد.

۵- با توجه به پاسخ سؤالات فوق، پاسخ به این سؤال روشن است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir